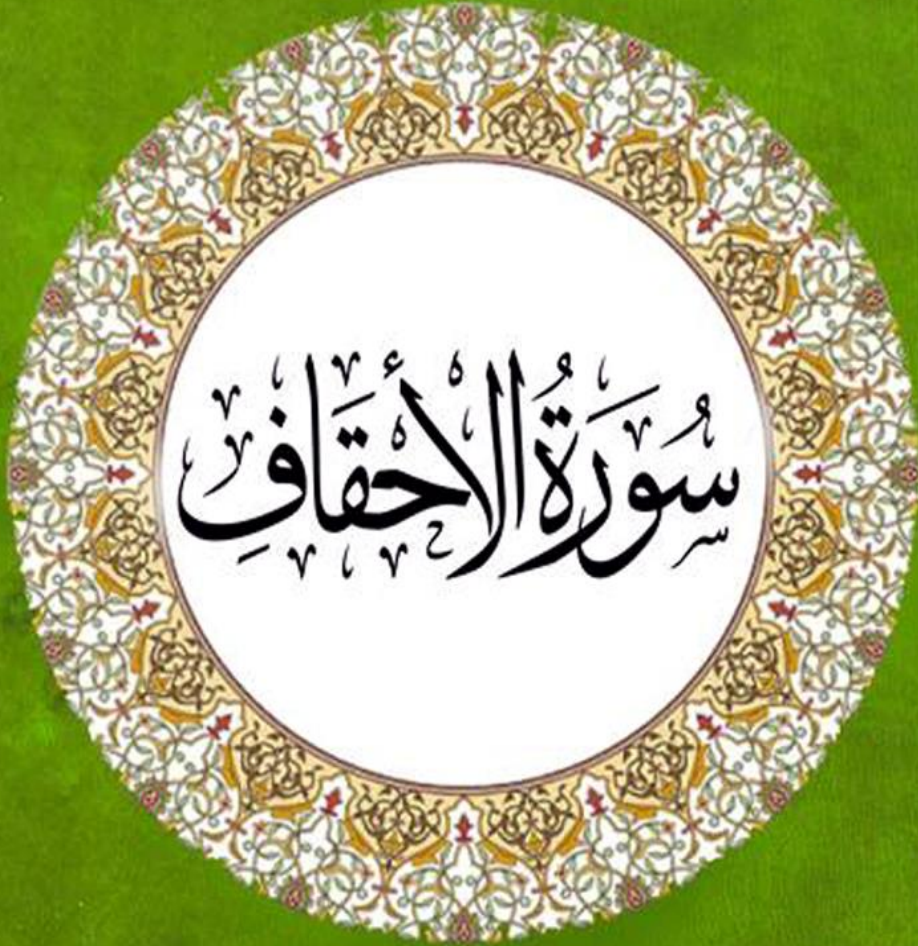


تفسير احمد



ديزاین: الحاج محمد شاه (پیمان)

پاره 27

ترجمه و تفسير سورة «الاحقاف»

ترجمه و تفسير سورة القمر
تبع و نگارش از:
الحاج امين الدين سعيدى - سعيد افغانى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سورة الأحقاف

جزء 26

سورة الأحقاف در مکه مکرمه نازل شده و دارای سی و پنج آیه و چهار رکوع میباشد.

وجه تسمیه :

نام گذاری این سوره به «احقاف»، بر اساس آیه 21، در بیان ماجرای حضرت هود و قوم عاد است. که خداوند متعال به سبب طغیان و جبروتشان آنها را نابود کرد. محل سکونت آنها در احقاف واقع در سرزمین یمن بود: «وَ اذْکُرْ اَخَا عَادٍ اِذْ اَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْاَحْقَافِ».

همچنان طوریکه در فوق یاد آور شدیم این سوره در مکه مکرمه نازل شده است، جز آیه های 10 و 15 و 35 که مدنی اند، و آیه هایش 34 یا 35 است.

این سوره مبارکه بدان جهت «احقاف» نامیده شد که در آن از احقاف - که منازل و مسکن قوم عاد در یمن بود و الله تعالی به سبب طغیان و جبروتشان آنها را نابود کرد. «وَ اذْکُرْ اَخَا عَادٍ اِذْ اَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْاَحْقَافِ».

این سوره، آخرین سوره از سوره های هفتگانه ای است که با حروف مقطعه «حم» شروع شده و در تمامی آنها بعد از این حروف، سخن از نزول قرآن و اهمیت آن است.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره :

تعداد آیات این سوره به 35 آیه، تعداد کلمات آن به (648) کلمه، تعداد حروف آن به (2668) حرف میرسد.

یادداشت:

تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را میتوانید در سوره طور (تفسیر احمد) مطالعه فرمایید.

ارتباط این سوره با سوره قلبی :

پس از آنکه الله تعالی سوره الجاثیه را با یادی از توحید، و مذمت اهل شرک و وعده های عذاب نسبت به آنان ختم نمود، این سوره را نیز ابتدا با توحید و سپس با وعده های عذاب نسبت به گناهکاران شروع نموده است.

یعنی بصورت کل ارتباط و مناسبت این سوره با سوره ی قلبی در نکات ذیل چنین جمع بندی می نمایم :

- مطلع و شروع هر دو سوره یکی است: «حم. تزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم».
- هر دو سوره در اثبات توحید، نبوت و وحی، زنده شدن و معاد سخن می گویند.
- پایان سوره ی پیشین و سرآغاز این سوره در نکوهش و هشدار مشرکان است.

محتوی سوره احقاف :

طوریکه در فوق یاد آور شدیم سوره احقاف در مکه معظمه نازل شده، و اهدافش راهمان اهداف سوره های مکی تشکیل میدهد؛ یعنی اصول عقیده که عبارتند از: «توحید، رسالت، بعث و جزا».

- موضوعات مورد بحث در این سوره؛ عبارتند از: «رسالت» و «رسول»، تا درستی رسالت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم و درستی قرآن را ثابت کند.

- این سوره در آغاز در مورد قرآن عظیم الشان بحث خویش را آغاز نموده و بعداً به بررسی و بحث در مورد موضوع پرستش بُت ها که هیچگونه سودی را برای بُت پرستان ببار آورده نمیتواند و نه اینکه ضرری را از آنان دفع نماید با دقت و زیبایی خاصی بیان میدارد.

- در سوره متبرکه در مورد شبهه مشرکان در باره‌ای قرآن سخن به میان آورده است، و با دلایل کوبنده آن را رد می‌کند.

- همچنان در این سوره دو نمونه از انسان‌ها را در زمینه‌ای هدایت و گمراهی مورد بررسی قرار داده و در این راستا فرزند صالح را ذکر کرده است که فطرتش سالم است و نسبت به والدین خود نیکوکار است، و هر اندازه در عمر پیشرفت کند به همان اندازه پرهیزگاری و صلاح و نیکیش نسبت به والدین افزایش می‌یابد. و نمونه‌ای فرزند شقاوتمند و ناصالح و منحرف از فطرت را نیز یادآور شده است که با والدین خود بدرفتاری می‌کند و ایمان و حشر و نشر را مسخره می‌کند، و عاقبت هر یک از آن دو را بیان مینماید.

- در این سوره به منظور برحذر داشتن قریش از بغاوت و گردنکشی از فرمان الله متعال و تکذیب پیامبر صلی الله علیه وسلم، قصه‌ای «هود» علیه السلام و قوم سرکش و نافرمانش یعنی «عاد» را بازگفته است که در زمین به طغیان پرداختند و با نیرو و جبروتی که داشتند مغرور گشتند، و نتیجه و سرانجام آنها را خاطر نشان می‌سازد که خدا به وسیله‌ای باد عقیم آنها را نابود کرد.

- همچنان سوره با داستان چند نفر از جن خاتمه می‌یابد که قرآن را شنیدند و به آن ایمان آوردند و به میان قوم خود برگشته و آنان را برحذر داشته و به ایمان دعوت کردند، تا مخالفان و منکران انس یادآور شوند که جن در پذیرفتن اسلام از آنها پیشی و سبقت گرفته‌اند. (صفوه التفاسیر محمد علی صابونی).

ترجمه و تفسیر سوره الأحقاف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

حم ﴿۱﴾

حم. (مفهوم این حروف به الله معلوم است). (۱)
(حم) خدا به هدف آن، خود داناتر است. (تفسیر جلالین: علامه جلال الدین محلی و جلال الدین سیوطی).

همچنان «حم» بیانگر آن است که قرآن عظیم الشان از امثال این حروف هجایی ترکیب یافته است. (تفسیر صفوت التفاسیر محمد علی صابونی).

و ضمن قابل تذکر است که قرأت «حم» عبارت است از: «حاء، میم». طوری که گفتیم: این دو حرف، از حروف مقطعه است.

مفسرین مینویسند که: پروردگاری با عظمت ما برخی از سوره ها را بدین حروف آغاز کرده است تا بدین وسیله اعجاز قرآن را بنمایاند و نشان دهد که این قرآن با وجود این که از همان حروفی فراهم آمده است که عربها سخن خویش را از آنها فراهم می نمایند ولیکن از ارائه کتابی چون قرآن، و حتی سوره های همانند آن، عاجز و ناتوان میباشند.

شیخ سید قطب رحمه الله در تفسیر خویش «فی ظلال القرآن» درباره سوره احقاف می نویسد: روند سوره در چهار مرحله ای مرتبط به پیش می رود، به گونه ای که گویا یک مرحله است و دارای چهار بند می باشد.

مرحله نخستین می آغازد. همراه با آن، سوره با دو حرف: حاء، میم، شروع میشود، هم بدان گونه که شش سوره ای قبل آن آغاز گردیده است. به دنبال دو حرف: حاء، میم، به کتاب قرآن و وحی آن از سوی الله متعال اشاره میشود.

اعجاز قرآن کریم :

اعجاز در اصطلاح: وصفی را گویند که بالاتر از توان انسان در آوردن چیزی باشد، چه عمل باشد یا رأی یا تدبیر. و معجزه وصفی و پدیده است که بر آیات و براهین انبیاء و رسولان علیهم الصلوات دلالت دارد، و این لفظ در قرآن کریم وارد نشده بلکه نشانه ها و براهین و نحوی آنرا آورده است.

قرآن کریم کلام الله تعالی است که در آن کمال و معانی آن، و زیبایی در آیات و کلمات و ساختار آن وجود دارد، که بشر از آوردن آن عاجزند، الله متعال می فرماید: «الرَّ كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ ﴿۱﴾» (سوره هود: ۱). «الر». این کتابی است که آیات آن استوار و محکم گردیده، سپس از سوی ذات حکیم و آگاه تشریح و بیان شده است».

مشرکان صدر اسلام همه ای سعی و تلاش خویش را بخرچ دادند، تا مردم را در مورد مصدر و منبع قرآن کریم مشکوک سازند و با جعل نمودن دروغ ها و پخش شبهات توجه ایشان را از قرآن دور و آنان را رویگردان سازند. اما الله تعالی آیاتی را نازل فرمود و ایشان را به مقابله و چالش کشانید که اگر به راستی توان دارند پس مانند قرآن را بیاورند، یا ده سوره آنرا بیاورند و یا یک سوره آنرا بیاورند، اگر در دعوی خود صادق هستند.

ولی ایشان از آوردن آن عاجز و ناتوان بودند و اعتراف نمودند که با آن که قرآن کریم به زبان عربی است، اما مقابله با آن و آوردن چیزی همانند آن امکان ندارد، الله متعال

میفرماید: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَلَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿38﴾ (سوره یونس: 38).

«آیا می‌گویند: پیامبر آن را به دروغ به الله نسبت داده است؟ بگو: اگر راست می‌گویند پس سوره ای مانند آن را بیاورید و در این کار هر کس را که می‌توانید به جز الله را به کمک بطلبید.»

قرآن کریم با آواز بلند و صراحت تام اعلام نمود که بشر چه انس و چه جن، همگی از آوردن مانند قرآن کریم عاجزاند، هر چند بعضی از ایشان همکار و همیار بعضی دیگر باشند چنانکه می‌فرماید: «قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا ﴿88﴾ (سوره الإسراء: 88).

«بگو: اگر انس و جن گرد آیند و متفق شوند بر اینکه مانند این قرآن را بیاورند هرگز نمی‌توانند آنرا بیاورند، هر چند برخی از ایشان پشتیبان و مددکار برخی دیگر شوند.»

قرآن کریم کتاب پر معجزه می‌باشد، زیرا کلام الله متعال است که سخن مخلوقات با آن هیچگونه شباهتی ندارد، و خود نشانه قدرت الهی و برهانی است که کلمات و عبارات و آیات و فصاحت و تصویرهای بیانی و بلاغی اش و آنچه از اخبار و حکایات واقعی و حقیقی که در آن ذکر شده، این حقیقت را ثابت می‌کند، همچنان مشتمل بودن آن بر احکام و تشریحات و قوانین، و قوت تأثیر آن بر روان و وجدان، و در برداشتن آن به حقائق علمی درخشان و شگفت آور، دلیلی واضحی بر اعجاز آن است.

و چه بسا دانشمندان طبیعت و فلک و متخصصان علوم جامعه شناسی و علوم طبی و غیره را حیران و شگفت زده ساخته است، چون قرآن کریم از حقائق علمی و نشانه های کونی که با علوم و تخصصات ایشان ارتباط دارد با عبارات دقیق و علمی سخن گفته است که تصور آن از پیامبری ناخوان در میان امت ناخوان نمی‌رود؛ آن هم در جهانی که از همچو پدیده های علمی و کونی اندک آگاهی نداشتند. همین امور باعث گردید تا برخی از این دانشمندان مسلمان شوند، زیرا ایشان به مرحله یقین رسیدند و درک کردند که آنچه را قرآن بیان می‌کند ناممکن است کلام بشر باشد بلکه کلام خالق کون و مکان و بشر است.

و چه بسا آیاتی در قرآن کریم وجود دارد که دلالت آشکار بر وحدانیت الله متعال و ابتکار در خلاقیت او می‌کند، چنانکه می‌فرماید: «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿53﴾ (سوره فصلت: 53).

«به زودی نشانه‌های خود را در کرانه‌های عالم و (هم) در نفس خودشان به آنان نشان خواهیم داد تا برای ایشان روشن شود که آن حق است. آیا این کافی نیست که پروردگارت بر هر چیزی حاضر و گواه است؟»

حروف مقطعات :

امام قرطبی می‌نویسد: «حروف مقطعه‌ای که در اوایل بعضی از سوره های قرآن آمده است، رمز الله متعال در قرآن عظیم‌الشان است و جز خداوند متعال کسی دیگر این رمز را نمی‌داند. سپس می‌افزاید: اما جمع بسیاری از علماء گفته اند: ما دوست داریم تا در باره آنها سخن گفته و فوایدی را که در حروف مقطعات نهان است، جويا شویم و از معنی‌ای که میتوان از آنها دریافت کرد، آگاه گردیم. پس ایشان در این باره به تأویلاتی پرداخته و نظریاتی ارائه کرده‌اند که در اینجا به مشهورترین آن بسنده می‌کنیم و آن این نظر است که: خداوند عربها را با این حروف مقطعات به مبارزه با قرآن فرامی‌خواند، بدین معناکه این حروف به حروف هجای زبان عربی اشاره دارد تا به اعراب اعلام کند

که قرآن مرکب از همان حروفی است که خودشان با آن سخن می‌گویند، پس اگر مدعی هستند که قرآن کلام خداوند نیست، نظیر آن را بیآورند! و چون عجز و ناتوانی آنان در این مبارزه و هماوردطلبی آشکار است بنا بر این، حجت بر آنان بلیغ‌تر و رساتر می‌گردد زیرا با وجود آنکه قرآن از حروف مورد تکلمشان خارج نیست، نفس این واقعیت که نمی‌توانند همانند آن را ساخته و برای مبارزه با آن به‌میدان آورند، خود برهانی روشن بر حقانیت قرآن کریم و الهی بودن آن می‌باشد».

زمخشری می‌فرماید: «حروف مقطعات همه جمعاً در اول قرآن کریم وارد نگردید تا مبارزه طلبی و هماورد خواهی قرآن بلیغ‌تر و جدی‌تر باشد، همان گونه‌که هدف از تکرار داستانهای قرآن نیز، تکرار اندرزها و هشدارهای الهی به بندگان است».

ابن‌کثیر می‌گوید: «از این رو، هر سوره‌ای که با این حروف آغاز شده است، حتماً ذکر برتری قرآن و بیان اعجاز و عظمت آن نیز در آن سوره وجود دارد». گفتنی است؛

حقیقتی که ابن‌کثیر در اینجا به آن پرداخته، با پژوهش استقرائی در بیست و نه سوره قرآن روشن شده است، همچون این سوره و سوره‌های: «الم ﴿1﴾ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ﴿2﴾ نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ ﴿3﴾ (آل عمران: 1-3)، «المص ﴿1﴾ كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ ﴿2﴾ (الأعراف: 1-2)، «الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ ﴿1﴾ (ابراهیم: 1)، «الم ﴿1﴾ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿2﴾ (السجدة: 1-2) حم ﴿1﴾ تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿2﴾ [فصلت: 1-2]، و دیگر سوره‌هایی که با حروف مقطعات آغاز شده‌اند.

اما علامه عبدالرحمن سعدی رحمه الله مفسر بزرگ معاصر در کتاب خویش چنین نوشته: «در مورد حروف مقطعات که در آغاز برخی از سوره‌ها آمده‌اند، بهتر است سکوت کنیم و (بدون در دست داشتن سند و مدرک شرع پسند) به بیان معانی آن نپردازیم، ضمن اینکه باید یقین داشت که خداوند این حروف را بیهوده نازل نکرده است، بلکه حکمت فراوانی در آن نهفته است ولی ما آن را نمیدانیم.» خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 6) درباره موضوعاتی اثبات ذات الله و نفی خدایان دروغین، بحث بعمل آمده است.

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿٢﴾

فرو فرستادن این کتاب از جانب الله عزیز و حکیم است. (٢) این کتاب مقدس از جانب پروردگار با عظمت نازل شده که در ملکش مقتدر و در آفرینش و هستی دادن به اشیا حکیم است.

یعنی: قرآن عظیم الشأن از طرف خداوند غالب و دانا فروراستاده شده و کذب و افتراپی در حق وی نیست.

قرآن کریم کتابی است که خداوند متعال آن را به طور وحی بر پیامبرش نازل فرموده است. الله تعالی ذات باعزتی است که دوستانش را عزت می‌دهد، دشمنانش را خوار و ذلیل می‌سازد.

در این آیه متبرکه که الله تعالی کتاب خود را مورد تمجید و ستایش قرار می‌دهد و آن را به بزرگی یاد می‌کند. و در ضمن بندگانی را راهنمایی می‌نماید تا در پرتو نور آن راهیاب گردند و به اندیشیدن در آیات آن روی آورند و گنجینه‌های آن را استخراج نمایند.

«تَنْزِيلٌ» به معنی نزول تدریجی است. یعنی قرآن به تدریج نازل شده است، کلام و سخن پروردگار با عظمت عزیز و نفوذ ناپذیر است این بدین معنی است که: هیچ منطقی بشری قدرت و توانمندی آن را ندارد که آنر بشکند، و یا هم به مثل آن بیاورد. قرآن برای رهنمای مخلوقات (اعم از انس و جن) نازل شده، و وسیله عزت بشریت بشمار میرود.

قرآن کتابی است که راه برای کمال انسان و رسیدن آنان را به الله مساعد میسازد. قرآن کتابی است برای شناخت مبدأ و معاد است. «عزیز»: یعنی حق تعالی غالب، قاهر و برتر از آن است که کسی بر وی دروغی بربندد.

«حکیم»: صاحب حکمت است در همه امور.

مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُعْرِضُونَ ﴿٣﴾

ما آسمانها و زمین و آنچه در میان این دو است جز به حق و تا وقت معین نه آفریده ایم. اما کافران از آنچه انذار میشوند رویگردان هستند. (۳) این حقانیت و عدل در امور جهان تا وقت محدود و معینی که در نزد پروردگار معلوم است اقامه میشود. اما کسانی که با تکذیب آیات الهی و انکار از الوهیتش از آنچه قرآن و پیامبر ﷺ آنان را بیم داده رو گردان اند، بدان ایمان نمی آورند و آن را نمی پذیرند. در اخیر باید گفت که: در عالم خلقت، چیزی ناموزون و ناسنجیده و مخالف حق یافته نمی شود، و این مجموعه، همان گونه که سرآغازی داشته است، سرانجامی نیز دارد، و با فرا رسیدن آن دنیا فانی می شود، و به دنبال آن جهان دیگری شروع میگردد، و نتایج اعمال در آن بررسی، و پاداش و پادافره داده میشود) ولیکن کافران (که این حقیقت را نمی پذیرند و) از آنچه از آن بیم داده می شوند (که فرا رسیدن دادگاه بزرگ قیامت و شقاوت آخرت است) روی می گردانند. (تفسیر نور دکتور مصطفی خرم دل). «أَجَلٍ مُّسَمًّى»: سرآمد معین که قیامت است (ملاحظه شود: سوره یونس آیه/4، سوره روم آیه/8).

«عَمَّا أُنذِرُوا»: از آنچه بیم داده شده اند. هدف از آن روز رستاخیز و روز عدل الهی و حسابرسی و مکافات و مجازات آخرت است که با کتاب مقروء و تدوینی قرآن، و با کتاب منظور و تکوینی جهان، کافران هشدار و بیم داده می شوند، ولی نه به این توجّهی می کنند و نه به آن.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ إِنَّنِي بَكْتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٌ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤﴾

[به مشرکان] بگو: به من خبر دهید [و نشانم دهید] معبودانی که به جای خدا می پرستید چه چیزی از زمین را آفریده اند؟ یا مگر آنان را در آفرینش آسمان ها مشارکتی است؟ اگر راستگو هستید، پس کتابی پیش از این یا نشانه ای از علم (گذشتگان) را برای من بیاورید. (۴)

«أَرَأَيْتُمْ»: آیا دیده اید و دقت کرده اید؟

«أَرُونِي»: نشانم دهید. به من بنمائید.

«شِرْكٌ»: مشارکت. شرکت (ملاحظه شود: سوره: سبأ / 22، فاطر / 40).

«أَثَارَةٌ»: باقیمانده و اثری که روایت گردد و گفته شود.

«إِننِي بَكْتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا»: در این قسمت، از کفار دلیل نقلی منقول از زبان وحی آسمانی خواسته شده است. (تفسیر نور دکتور مصطفی خرم دل).

«أَثَارَةٌ مِنْ عِلْمٍ»: در این بخش، از کفار دلیل عقلی و منطقی منقول از دانشمندان خواسته شده است.

خوانندگان گرامی!

انحرافات فکری و اعتقادی، از جمله شایع ترین انحرافات در بشریت میباشد. در این آیه مبارکه به پیامبر ﷺ می فرماید: بگو: آیا مشرکان کتابی دارند که با این کتاب مخالفت کند، یا حجتی دارند که با این حجت منافات داشته باشد؟ اگر دارند، بیاورند.

یعنی: آیا کمترین چیزی از علم که آن را از پیامبری قبل از من نقل کرده باشید، در دست دارید که بر وجود آفریننده‌ای همراه با الله گواهی دهد تا پرستش دیگران نیز کار درستی باشد؟ اگر چنین است پس آن را بیاورید.
حضرت ابن عباس (رض) میفرماید: آثاره: خط است، یعنی در این باره چیز مکتوب و نقل شده‌ای بیاورید.

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ ﴿٥﴾

و کیست گمراه تر از آن کس که به جای الله کسی را (به دعا) می خواند که تا روز قیامت (دعای) او را اجابت کرده نتواند و آنها (معبودان باطل) از دعایشان غافل و بی‌خبراند؟! (۵)

زیرا آنها جامد، مرده و ناتوان اند، بلکه سنگها و چوبهایی اند که از دعای عبادت گران خود غافل اند و چیزی را نمیدانند، نفعی را جلب کرده نمیتوانند و ضرری را دفع نمی کنند.

وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ ﴿٦﴾

و هنگامی که مردم محشور می شوند معبودهای آنها دشمنانشان خواهند بود، حتی عبادت آنها را انکار میکنند! (۶)

مفسرین مینویسند که: الله تعالی در روز قیامت در بتان حیات می‌آفریند و آنها پرستشگران خود را تکذیب می‌کنند. همچنین فرشتگان، مسیح، عزیز و شیاطین - که حیات دارند - نیز از پرستشگران خود در روز قیامت اعلام برائت میکنند «و به عبادتشان انکار می‌ورزند» یعنی: معبودان در روز قیامت، عبادت خویش از سوی مشرکان را با انکار تلقی کرده و محکوم میکنند، منکر و تکذیب‌کننده آنان هستند و میگویند: ما هرگز شما را به پرستش خویش فرانخوانده بودیم. (انوار القرآن). خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه که (1 الی 14) در مورد شبهاتی در مورد پیامبری و قرآن ، بحث بعمل آمده است:

وَإِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٧﴾

هنگامی که آیه‌های روشن ما بر آنان خوانده می‌شود، کافران به محض این که حق و حقیقت بدیشان می‌رسد فوراً درباره آن می‌گویند: این جادوی آشکاری است. (۷)
در البحر آمده است: فرموده‌ی **لَمَّا جَاءَهُمْ** یادآور این مطلب است که در چیزی که بر آنان خوانده شد، دقت و تأمل به کار نبردند، بلکه در همان لحظه‌ای اول که آن را شنیدند، به انگیزه‌ی دشمنی و ظلم، آن را سحر آشکار نامیدند؛ یعنی سحر بودن آن آشکار است و شبهه‌ای در آن نیست. (البحر ۵۶/۸).

شیوه برخورد کفار در مقابله با آیات قرآنی :

از مجموع آیات قرآنی این حقیقت و واقعیت با صراحت معلوم میشود که: منکران، زمانی که آیات قرآن را می‌شنیدند، در مقابل آن عکس العمل‌های گوناگونی از خود تبارز میدادند: بطور مثال میگفتند:

- همچو کلام را ما قبلاً هم شنیده ایم، اگر شما بخواهید ما مثل آنرا برای شما باز گو میکنیم: طوری که در (آیه: 31 سوره انفال) آمده است: **«إِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا»** (و چون آیات ما بر آنها تلاوت شود، گویند: شنیدیم، و اگر بخواهیم ما هم مانند آن (قرآن) می‌گوییم، این چیزی نیست مگر افسانه‌های مردمان پیشین)

- در آیات متبرکه که در آن واقعیت و طرد بُت ها مطرح میشد، کفار میگفتند این آیات را تغییر دهید، ما حاضریم قرآن را بپذیریم: طوریکه در (آیه 15، سوره یونس) آمده است: «**أَنْتَ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ**» (میگویند: قرآنی دیگر غیر از این بیاور، یا آن را عوض کن)

- همچنان در (آیه: 73، سوره مریم) میخوانیم: «**وَإِذَا تُلِّيَ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا**» (73) (و چون آیات واضح ما بر آنان تلاوت شود، کافران به مؤمنان می‌گویند: کدام یک از دو گروه جایگاهش بهتر و مجلسش زیباتر است.)

موضوع مهم برای کفار کسب ثروت بود نه چیزی دیگری.
- بادر نظر داشت اینکه آیات قرآنی به آنان قرائت می‌گردید ولی آنان بطور متکبرانه به پشت پا میزدند: «**قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُلَّىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تَنْكُصُونَ**» (مؤمنون، 66). (زیرا) آیات من بر شما خوانده می‌شد، ولی شما بر عقب تان باز می‌گشتید.)
- و یا هم آنرا مورد تکذیب قرار میدادند: «**أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُلَّىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكْذِبُونَ**» (مؤمنون، 105). (آیا آیات من بر شما خوانده نمی‌شد، ولی شما آنها را دروغ می‌پنداشتید؟)

- و یا هم خود را به کری می‌می انداختند، طوریکه قرآن عظیم الشان در (آیه 7، سوره لقمان) این حالت را چنین بیان می‌دارد: «**إِذَا تُلِّيَ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّىٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا**» (و چون آیات ما بر او تلاوت شود، تکبرکنان روی می‌گرداند، چنانکه گویا آن را نشنیده است، گویی در گوش‌هایش سنگینی و پرده است، پس او را به عذاب دردناک مژده ده.)

- یا هم این آیات را افترا و بدعت می‌دانستند. «**وَإِذَا تُلِّيَ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤَكُمْ وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُّفْتَرَىٰ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ**» (سوره سبأ، 43) (و چون آیات روشن ما بر آنان خوانده شود، می‌گویند: این (شخص) جز مردی نیست، که میخواهد شما را از آنچه پدران شما پرستش می‌کردند باز دارد و می‌گویند: این جز دروغ خودساخته نیست (که به الله نسبت داده شده است). و کافران (درباره) حق چون به آنان آمد گفتند: این جز جادویی آشکار نیست.

- در نهایت باید گفت که با آیات قرآنی در مخالفت بودند، و این مخالفت ناشی از تعصب جاهلانه شان نسبت به آیات قرآنی بود؛ طوریکه قرآن عظیم الشان در (آیه 25، سوره جاثیه) میفرماید: «**وَإِذَا تُلِّيَ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتَّبَعْنَا آبَاءَنَا إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ**» (25) (و چون آیات واضح و روشن ما بر آنان تلاوت شود، دلیل و حجتی ندارند جز اینکه می‌گویند: اگر راست می‌گوئید پدران ما را (زنده کرده) بیاورید.)
با تأسف باید گفت: کافران، به جای اندیشه در آیات خدا، آبا و اجداد خود را طلب میکنند.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ (۸)

آیا کافران می‌گویند: پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم قرآن را از خود ساخته و وحیی از جانب خداوند نیست؟ ای پیامبر! برای آنان بگو: اگر آن را از خود ساخته باشیم، آنگاه که الله تعالی تعذیبم را اراده کند، شما هرگز نمیتوانید عذابش را از من دفع نمایید. آنچه را در باره قرآن کریم و پیامبر محمد صلی الله علیه وسلم می‌گویید و در آن فروروی میکنید همه را الله تعالی میداند. درباره آنچه به شما تبلیغ کردم و شما بدان پاسخ دادید گواهی پروردگار سبحان کافی است و بر شما شهادت می‌دهد. خداوند پاک برای کسی

که توبه کند آمرزگار است و به کسی که اخلاص ورزد و دعوت حق را بپذیرد مهربان می‌باشد. (۸)

یعنی: خدای عزوجل به تکذیب تان و این سخن که قرآن جادو و فال بینی است و همچنین به دیگر سخنان ناروایی که درباره قرآن و رسالت می‌گویید و می‌پردازید، دانائتر است؛ «گواه بودن او میان من و شما بس است» زیرا او در این مورد که قرآن از نزد اوست و من پیام وی را به شما رسانده‌ام، به نفع من شهادت می‌دهد و علیه شما نیز بر این که تکذیب و انکار پیشه کرده‌اید، گواهی می‌دهد «و اوست آمرزگار مهربان» بر کسی که توبه کند، ایمان آورد، قرآن را تصدیق کند و به آنچه که در آن است عمل نماید.

«وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» و او بخشنده‌ی توبه کار است و نسبت به مؤمنان مهربان است. ابو حیان گفته است: در صورتی که از کفر برگردند، به آنها وعده‌ی بخشودگی و رحمت داده است. و آیه بیانگر حلم و حوصله‌ای خدا در قبال آنان می‌باشد؛ چرا که عذاب عاجل و زودرس را بر آنان نازل نکرده است. (البحر المحيط ۵۶/۸).

آری! این وعده‌ای است به آمرزش و رحمت برای تائبان مؤمن و اشعاری است بر حلم و بردباری حق تعالی زیرا گویای آن است که او منکران را به شتاب عذاب نمی‌کند.

قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفَعَّلُ بِي وَلَا بِيَكُمُ إِنِ اتَّبَعُوا إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٩﴾

بگو: من از بین رسولان، اولین پیغمبر نیستم و نمی‌دانم که با من و شما چگونه رفتار خواهد شد؟ من جز آنچه بر من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم و من جز بیم دهنده آشکار نیستم (۹)

«بِدْعًا»: به معنی نوبر. نوظهور. اولین چیزی که پیش از آن چنین چیزی دیده نشده باشد.

«بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ»: نو بر و اولین شخص از پیامبران.

«بدع» و «بدیع» یعنی چیزی که قبلاً نظیرش دیده نشده است، نوظهور. ابن کثیر گفته است: یعنی من بر امری قرار ندارم که بی نظیر باشد و امری نوظهور نیاورده‌ام تا ایراد بگیرید و انکار کنید و آوردن آن را از من بعید بدانید؛ چون قبل از من پیامبران بسیاری در میان ملت‌ها مبعوث شده‌اند.

امام رازی رحمه الله علیه می‌گوید: «بدع» و «بدیع» به معنی «مبدع» است. و «بدعت» براساس آنچه که در سنت رسول صلی الله علیه و سلم آمده است، یعنی آوردن حکمی جدید که قبلاً وجود نداشته است. (تفسیر کبیر ۷/۲۸).

«مَا أَدْرِي مَا يُفَعَّلُ بِي وَلَا بِيَكُمُ»: این بخش از آیه بیانگر بشریت پیغمبر است، و او بنده‌ای از بندگان است و غیب نمی‌داند، و مالک نفع و ضرری برای خود و برای دیگران نمی‌باشد جز بدان اندازه که خدا بخواهد. (ملاحظه شود سوره: انعام/50، اعراف/188، هود/31، نمل/65). (تفسیر نور: دکتور خرمدل).

«نَذِيرٌ مُّبِينٌ»: (ملاحظه شود سوره: اعراف/184، حجر / 89، حج / 49).

پیامبر علم غیب ندارد:

در این آیه مبارکه پروردگار با عظمت ما را به یک اصل و یک قاعده اساسی که در دین مقدس وجود دارد، اشاره نموده و ضرور است که این قاعده را، باید هر مؤمن موحدی درک و برآن عقیده داشته باشد: احدی از مخلوقات خداوند علم غیب ندارند و غیب فقط و فقط نزد الله تعالی است و بس.

دلیل اساسی و قرآنی در این مورد عبارت اند از: الله تعالی میفرماید: «قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ» (سوره نمل آیه: 65). «بگو در آسمانها و زمین جز خداوند کسی غیب نمی داند» و میفرماید: «لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (سوره کهف 26). «غیب آسمانها و زمین نزد خداوند است» و میفرماید: «عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ» (سوره رعد، آیه 9). «عالم و دانای عالم نهان و ظاهر خداوند بزرگ و متعال است». جز خداوند هیچ کس، نه ملائکه مقرب، نه پیامبر فرستاده شده چه برسد به کسی که در مقام پایین تر از آن دو باشد، غیب نمی داند.

قرآن عظیم الشان در (آیه 31، سوره: هود) از زبان نوح علیه السلام؛ میفرماید: «وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ» «به شما نمیگویم که گنجینه های خداوند نزد من است و نمیگویم که علم غیب می دانم» و از زبان هود؛ میفرماید: «قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ» (سوره احقاف/ 23). «گفت جز این نیست که علم نزد خداست و آنچه بخاطر آن ارسال شده ام به شما ابلاغ میکنم»

همچنان به پیامبر ﷺ در (آیه 50، سوره انعام) میفرماید که بگوید: «قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ». «بگو به شما نمیگویم که گنجینه های خداوند نزد من است و نمیگویم که غیب میدانم» و میفرماید: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (31) «قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» (32) (سوره بقره 31-32). «خداوند تمام نامها را به آدم یاد داد سپس آنها را بر ملائکه عرضه داشت و فرمود: به آن اسمها مرا خبر دهید اگر میدانید؟ گفتند: خداوندا تو پاک و منزهی ما جز آنچه به ما آموخته ای نمیدانیم همانا تو علیم و حکیم هستی».

بنابر همین احکام صریح قرآنی است که؛ هر مسلمانی واجب است که از شیادان و دروغگویان که ادعای علم غیب دارند و بر خداوند دروغ می بندند دوری جویند کسانی چون ساحران، دروغگویان و ستاره شناسان و غیر آنها که خود و بسیاری دیگر را گمراه نموده و از راه راست منحرف شده اند.

خواننده محترم! طوریکه گفته شد بجز ذات باری تعالی احدی از مخلوقاتش غیب نمی دانند. ولی یک اصل را نباید فراموش کرد که: هرگاه الله تعالی اراده نماید بوسیله وحی «رسولانش» را از غیب آگاه می سازد، طوریکه این اصل را (آیات 26-27 سوره جن) چنین بیان فرموده است:

«عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا» (26) «إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْئَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا» (27). (یعنی: دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد، مگر رسولانی که آنان را برگزیده و مراقبینی از پیش رو و پشت سر برای آنها قرار میدهد).

اما باید دقت داشت که در این آیه نفرموده که هر کدام از مخلوقاتش را بخواهد از غیب آگاه می سازد! بلکه فرموده «رسولانی که آنان را برگزیده» و رسولان شامل دو صنف از مخلوقات باری تعالی میشوند:

1- ملائکه

2- انبیاء الهی

غیر این دو صنف شامل رسول نمی شوند.

بنابراین الله تعالی اگر بخواهد اخبار غیبی گذشته یا آینده را به این دو صنف می دهد چنانکه می بینیم که پیامبر ﷺ در مورد نشانه های قیامت و احوال امتش در آینده خبر میدهد و تمامی این اخبار توسط وحی و از جانب الله تعالی به او القاء شده است. و اگر از طریق وحی نمی بود، او یعنی پیامبر ﷺ در مورد گذشته و آینده چیزی نمی دانست چنانکه قرآن میفرماید: **«قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»** (اعراف 188) یعنی: بگو جز آنچه خدا بخواهد برای خودم اختیار سود و زیانی ندارم و اگر غیب میدانستم قطعاً خیر بیشتری می اندوختم و هرگز به من آسیبی نمیرسید من جز بیم دهنده و بشارتگر برای گروهی که ایمان میآورند نیستم. و در ورد سخنان پیامبر ﷺ میفرماید: **«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ (3) إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (4)»** (نجم 3-4) یعنی: «و (محمد) از سر هوای نفس سخن نمیگوید» یعنی: محمد ﷺ از سر هوا و خواهش نفس و به باطل و ناروا به قرآن نطق نمی کند. «این سخن جز و حیی که به او فرستاده میشود نیست» یعنی: آنچه که محمد ﷺ بدان نطق می کند و حیی از جانب الله تعالی است که به سوی او فرستاده میشود و او نه در آن کم میکند و نه میافزاید.

پیامبر جز آن چه از هدایت و پرهیزگاری که بر او وحی می شود پیروی نمی کنند، و این دلالت مینماید که سنت و حدیث از جانب خدا بر پیامبرش وحی می شود. همان طور که خداوند متعال فرموده است: **«وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»** و خداوند کتاب و حکمت = سنت را بر تو نازل فرموده است. و بر این دلالت می نماید که پیامبر در آن چه از خداوند خبر می دهد و در تبیین شریعت الهی معصوم است چون کلام او از روی هوی و هوس صادر نمی گردد، بلکه از وحی بر می آید که بر او وحی میشود.

«إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ»

هدف و مقصد آیه فوق (آیه 27، سوره جن) اینست که: «مگر کسی که بپسندد او را از پیامبری» که در آن صورت، او را از برخی امور غیبی خویش آگاه می کند تا خبر دادن وی از غیب معجزه ای برای وی باشد. پس خداوند متعال برای کسانی از پیامبران که پسندیده است این امر را مستثنی کرد لذا آنچه از غیب خویش را که می خواست از طریق وحی به ایشان نازل کرد و آن را معجزه و دلیل راستینی بر صدق نبوت ایشان قرار داد.

همچنان علامه عبدالرحمن سعدی در تفسیر (آیه 27، سوره جن) مینویسد: **«عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا»** خداوند دانای پنهان است و هیچ کسی از مردم را بر غیب خود آگاه نمیسازد بلکه فقط خداوند به راز دل ها و اسرار پنهانی آگاه است.

«إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ» مگر کسانی را از رسولانی که خود بپسندد، پس او را به آن چه که حکمتش اقتضا نماید خیر میدهد. چون پیامبران مانند دیگران نیستند و خداوند آن ها را با چیزهایی کمک کرده که هیچ کس از مردم را چنان چیزی نداده است و آنچه را که خداوند به آن ها وحی نموده حفاظت می نماید تا آن را به صورت واقعی برسانند بدون آن که شیطان هایی نزدیک او گردند و چیزی را به وحی اضافه کنند یا از آن بکاهند. بنابراین فرمود: **«فَإِنَّهُ يَسْأَلُكُم مِّن بَيْن يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا»** و از میان فرشتگان محافظان و نگهبانانی در پیش و پس او روان می دارد.»

خلاصه کلام: بر طبق نصوص صریح آیات قرآن احدی از مخلوقات غیب نمی دانند، ولی گاهی الله تعالی برخی از پیامبران خود را از اخبار غیب آگاه می سازد، چنانکه پیامبر ﷺ در مورد آینده برای امتش بازگو نموده است و قطعاً آن اخبار از سوی الله تعالی است که از طریق ملائکه‌ای وحی به او القاء شده است. بنابر این هرکس از غیر انبیاء الهی در مورد آینده غیب گویی نمود، بدون شک او کذاب و کافر است.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ فَأَمَنْ وَاسْتَكْبَرْتُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٠﴾

بگو: به من خبر دهید اگر این [قرآن] از سوی الله باشد و شما بدان کافر شده باشید، در حالیکه گواهی از بنی اسرائیل، بر مانند آن (تورات) گواهی داده و ایمان آورده، ولی شما همچنان تکبر می ورزید (پس آیا ظالم نیستید؟) حقا که الله قوم ظالم راهدایت نمی‌کند. (۱۰)

شان نزول آیه 10:

954- ک: طبرانی به سند صحیح از عوف بن مالک اشجعی روایت کرده است: نبی کریم(ص) روز عید یهودیان در حالیکه من نیز همراه مبارک بودم به کنیسه یهودان داخل شد. آن ها از ورود ما به کنیسه نفرت کردند. رسول الله گفت: ای گروه یهود، دوازده نفر را از جمع خود به من نشان بدهید، که شهادت بدهند که خدایی جز خدای یکتا نیست و محمد فرستاده اوست. خدا (برای همه یهودیانی که در زیر سقف آسمان زندگی دارند غضب خود را کم می‌کند. همه آن ها ساکت شدند و هیچکس جواب نداد. پیامبر برگشت، نزدیک بود از آنجا خارج شود که یکی از یهودان گفت: ای محمد همین جا بمان، پیامبر اکرم رو به سوی آن ها کرد. آن یهودی گفت: ای گروه یهود، مرا در بین خود چه مردی می‌دانید، گفتند: به خدا در بین خود کسی را سراغ نداریم که از تو و از پدر و پدر بزرگت آگاه تر به کتاب خدا و عالمتر به احکام شرع باشد. گفت: من شهادت می دهم این همان رسول موعود است که صفاتش را در تورات خوانده اید. یهودان گفتند: دروغ می‌گویی، سخنان او را رد کردند و ناسزاش گفتند. آنگاه خدای بی‌همتا آیه **«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ»** را نازل کرد.

(احمد 6 / 25، طبرانی 18 / 46، حاکم 3 / 415 از عوف بن مالک روایت کرده اند. حاکم و ذهبی این حدیث را به شرط بخاری و مسلم صحیح شمرده اند. هیثمی در «مجمع الزوائد» 11337 می‌گوید: «رویان طبرانی رویان صحیح هستند» سیوطی نیز این حدیث را در «در المنثور» صحیح گفته است.

اسناد این حدیث چنانچه گفته اند صحیح است. «تفسیر شوکانی» 2404. 955- بخاری و مسلم از سعد بن ابی وقاص (روایت کرده اند: این کلام ربانی **«وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ»** در باره عبدالله بن سلام نازل شده است.

صحیح است، بخاری 3812. مسلم 4 / 1930 ح 2483 از سعد بن وقاص روایت کرده اند. در صحیح مسلم نزول آیه ذکر نشده است و نزول آیه در صحیح بخاری آمده اما به شک طوریکه عبدالله بن یوسف - راوی همین حدیث از مالک - می‌گوید: «نمی‌دانم که مالک نزول آیه را خود گفته و یا در حدیث بوده» «فتح القدير» 5 / 16 از قرطبی نقل کرده. طبری 31245 تا 31248 از چند طریق از مسروع و شعبی روایت کرده که این آیه به شان ابن سلام نیافته، زیرا آیه مکی و او به مدینه مسلمان شده است. (تفسیر «کشاف» 1027)

956- ابن جریر از عبدالله بن سلام روایت می‌کند که فرموده: این آیه در مورد من نازل شده است.

طبری 31250 از محمد بن یوسف بن عبدالله بن سلام روایت کرده، اسناد این ضعیف است، چون بین محمد و جدش ابن سلام ارسال است. این را ترمذی 3256 و طبری 31251 روایت کرده اند، در این اسناد راوی است که نامش معلوم نیست.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَيَسْئَلُونَ هَذَا أَفْكَ قَدِيمٍ ﴿١١﴾

و کافران در باره مؤمنان گفتند: اگر [دین محمد] بهتر [از دین ما] بود [آنان در پذیرفتنش] بر ما نسبت به آن پیشی نمی گرفتند [بلکه خود ما زودتر از آنان به این کتاب ایمان می آوردیم]. و چون [خودشان به خاطر کبر و عنادشان] به وسیله آن هدایت نیافتند، به زودی خواهند گفت: این یک دروغ قدیمی است. (۱۱)

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ» کفار مکه به مؤمنان می گفتند: اگر این قرآن و دین خوب بود آن بینوایان از ما سبقت نمی گرفتند. این کثیر گفته است: منظور کفار، «بلال» و «عمار» و «صهیب» و «خاب» و دیگر مسلمانان مستضعف و برده و کنیز بود که به پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم ایمان آوردند. (مختصر ابن کثیر ۳/۳۱۸). یعنی: به سوی ایمان به رسالت و قرآن «پیشی نمی گرفتند» پس گمان کافران در باره خودشان چنین بود که مستحق پیشتازی و سبقت گرفتن به سوی هر کار نیک و با ارزشی هستند! ولی غافل از آن بودند که خدای سبحان هر کس را که بخواهد، به رحمت خویش مخصوص گردانیده و برای دین خویش بر میگزیند. شایان ذکر است که این پندار کفار نسبت به خود، همان کبری است که رسول اکرم صلی الله علیه و سلم در حدیث شریف ذیل درباره آن فرموده اند: «الكبر بطن الحق و غمط الناس: کبر؛ رد نمودن حق و حقیر شمردن مردم است».

«و چون به آن» یعنی: به قرآن «هدایت نیافته اند، به زودی خواهند گفت: این دروغی کهنه است» چنان که قبل از آن گفتند: این قرآن افسانه های پیشینیان است. (تفسیر انوار القرآن: عبد الروؤف مخلص هروی)

شان نزول آیه: 11

957- ابن جریر همچنین از قتاده روایت کرده است: گروهی از مشرکان گفتند: ما گرامی تر و عزیزتریم و ما... و ما... اگر ایمان آوردن به قرآن خیر و نکیو میبود فلان و فلان در این کار از ما سبقت نمی جست. پس **وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا نازل شد (طبری 31260 و 31261 این مرسل است).**

058- ک: ابن منذر از عون بن ابوشداد روایت کرده است: عمر فاروق کنیزی به نام زنین داشت که قبل از آن بزرگوار به اسلام مشرف شده بود.

عمر (تا که توان داشت او را مورد شکنجه قرار می داد. کفار قریش می گفتند: اگر در پذیرش اسلام خیر و صلاحی بود زنین در این کار از ما پیشی نمی گرفت. پس خدا (در خصوص زنین آیه **وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا** - را نازل کرد.

959- ابن سعد از ضحاک و حسن به همین معنی روایت کرده است.

وَمَنْ قَبْلَهُ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ ﴿١٢﴾

و پیش از آن کتاب موسی رهنما و رحمت بود، و این کتابی است تصدیق کننده (آن) که به زبان عربی نازل شده است، تا ظالمان [مشرك] را بترساند، و بشارتی برای نیکو کاران باشد. (۱۲)

قرآن عظیم الشان با تصدیق کتب آسمانی قبلی که به زبان عربی نازل گردیده بود تصدیق و بدین ترتیب؛ حق بزرگی را به سایر کتب الهی به جا می‌آورد، و آنرا تصدیق و پیروان آنرا به متابعت از حق دعوت میکند قرآن برای اینکه کافران را از عذاب دوزخ بیم دهد و نیکوکاران را به بهشت‌های جاودان در جایگاه راستین و مطمئنی مژده دهد.

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۱۳﴾

بی تردید کسانی که گفتند: پروردگار ما الله است، سپس [در میدان عمل بر این حقیقت] استقامت ورزیدند، نه ترسی بر آنان است و نه غمگین میشوند. (۱۳)

در این آیه مبارکه واقعیت را بیان نموده است که: تنها کسانی از گذشته خویش نادم و پشیمان نمیشوند که همیشه بطور صادقانه و اخلاصمندانه در راه الله حرکت میکنند. بناءً کسانی که گفتند: پروردگار ما الله است از این خوف و ترس ندارند که گویا گرفتار، سختی و مشقت شوند، و یا اینکه گویا چیز محبوب و دوست داشتنی‌ای را در زندگی خویش از دست بدهند، نیز غمگین نمی‌شوند و این خصلت و موهبت؛ هم در دنیا، هم به هنگام مرگ و هم در آخرت، برای ایشان پایدار و همیشگی است.

قابل تذکر می‌دانم که: هدف از گفتن «رَبُّنَا اللَّهُ»، تنها ادای لفظ نیست، بلکه به گفتن «رَبُّنَا اللَّهُ» گوینده اش برای خود راه را انتخاب میکند، و به یک خط مشی واضح، حق و پایدار در حرکت می‌افتد، به مفهوم دیگر قبل از اینکه اظهار ایمان و اقرار به توحید، نماید، «ثُمَّ اسْتَقَامُوا» و با این قوت میتواند با استقامت و پایداری بر راه خود ادامه دهد.

باید راه را که در پیش می‌گیرد «فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ» باید خوف و ترس نسبت به آینده «وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» و به گذشته خویش نباید غمگین باشد. در این هیچ جای شکی نیست که: پایداری برحق مشکل است، ولی با پاداش بزرگی مثل جنت نعیم پر نعمت و دور از حزن و غم را، آسان می‌سازد. لذا باید کارهای سخت را با پاداش‌های بزرگ جبران کرد. جمله زیبا «فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِ» ما را به یک واقعیت انکار ناپذیر میرساند که: ایمان به الله، خوف از دیگران را در ذهن انسان از بین میبرد.

باید گفت: که: جنت را اشخاص مستحق می‌گردند که: اهل عمل باشند نه اهل سخن.

أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۴﴾

اینان اهل بهشت اند، و جاودانه در آن می‌مانند، این پاداش اعمالی است که انجام میدادند. (۱۴)

این بدین معنی است که: بهشت، پاداش اهل عمل است، نه اهل سخن. خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (15 الی 20) در مورد موضوعاتی نیکی با پدر و مادر، فرزندان خوب، فرزندان نافرمان، انکار از قیامت، بحث بعمل آمده است.

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي دَرَجَاتِي إِنِّي نَسِيتُ الْإِنْسَانَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿۱۵﴾

و انسان را درباره پدر و مادرش به نیکی سفارش کردیم. مادرش او را با تحمل رنج و زحمت باردار شد و با رنج و زحمت او را به دنیا آورد، زایید. و دوران بارداری و از

شیر جدا کردن او سی ماه را در بر می‌گیرد، تا زمانی که به رشد و نیرومندی خود و به چهل سالگی برسد، گوید: ای پروردگارا! به من توفیق ده تا نعمتی را که بر من و بر پدر و مادرم بخشیده ای شکر گزارم و کار نیک انجام دهم که از آن راضی شوی و فرزندانم را نیز برایم نیک بگردان. همانا من به سوی تو باز گشته‌ام و از جمله مسلمانانم. (۱۵)

در آیه مبارکه با زیبایی خاصی میفرماید: ما انسان را سفارش کردیم که به والدین خود نیکی کند، توجه باید کرد که حق مادر بیش از پدر است. پس از کلمه «والدین»، سخن از رنجهای مادر است. «حَمَلْتُهُ أُمُّهُ كُرْهًا» در اولین قدم میفرماید مادرش او را با سختی حمل کرد و با سختی به دنیا آورد و دوران حمل تا از شیر گرفتنش سی ماه (به طول کشد)، تا آنگاه که به رشد کامل رسد و چهل ساله میرسد.

«كُرْهًا» به معنای سختی درونی و «کره»، سختی از بیرون است. (مفردات راغب)

«أَوْزَعْنِي» به معنای ایجاد علاقه و عشق برای انجام کاری است که به آن توفیق الهی گویند.

در دین مقدس اسلام احسان به والدین، از مقام خاصی نزد پروردگار با عظمت برخوردار است. در قرآن عظیم الشان، پنج بار کلمه «وَصِيًّا» مورد استعمال قرار گرفته است که ؛ سه بار آن مربوط به والدین است.

«بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً» در این آیه مبارکه به دوران جنینی و نوزادی انسان تا سن چهل سالگی اشاره شده و این سن، اوج کمال جسمی انسان شمرده شده است.

«حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً» «تا آن‌گاه که چون به کمال رشد خود رسید» «أَشُدَّهُ»: یعنی: تا آن‌گاه که نیرو و عقل طفل به استحکام خود رسید. کمترین مدت برای رسیدن او به این مرحله، رسیدنش به سن سی یا سی‌وسه سالگی است. «و به چهل سالگی رسید» این قید مفید آن است که رسیدن به چهل سالگی، چیزی فراتر از رسیدن به کمال قوت و رشد است، از این جهت گفته شده که: انبیا علیه السلام بعد از سن چهل سالگی به نبوت برانگیخته شده‌اند.

از جانب دیگر بلوغ جسمی و کمال عقلی، بستر بلوغ معنوی است. و چهل سالگی قلّه توانمندی و رشد انسان است.

ابن‌کثیر میگوید: «این بیان، برای کسی که به سن چهل سالگی میرسد متضمن این ارشاد است که باید توبه و انابت به سوی خدای را تجدید نموده و بر آن عزمی استوار ببندد».

در حدیث شریف آمده است: «چون بنده مسلمان به چهل سالگی رسید، خداوند متعال حساب او را آسان می‌گرداند و چون به شصت سالگی رسید، الله تعالی توبه و انابت به سوی خویش را روزی وی می‌کند و چون به هفتاد سالگی رسید، اهل آسمان او را دوست می‌دارند و چون به هشتاد سالگی رسید، الله تعالی حسناتش را تثبیت و گناهانش را محو می‌کند و چون به نود سالگی رسید، خداوند متعال همه گناهان گذشته و آینده وی را می‌آمرزد و وی را در حق اهل بیتش شفیع می‌گرداند و در مورد وی در آسمان چنین نوشته میشود: او اسیر خداست در زمین وی». (ذکر ابن‌کثیر عن ابی یعلی و مسند احمد و غیره).

آری! چون به سن چهل سالگی رسید: «گفت: پروردگارا! بر من الهام کن تا نعمتی را که به من و به پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای، شکر گزارم» یعنی: پروردگارا! شکر و سپاس آنچه را که بر من از هدایت و بر پدر و مادرم از شفقت و مهر آنها نسبت به من در دوران کودکی ام انعام نموده‌ای، به من الهام کن «و کار نیکی انجام دهم که آن را بپسندی» یعنی: همچنان به من الهام کن تا در آینده نیز عمل شایسته‌ای انجام دهم که آن را از من بپسندی «و فرزندانم را برایم به صلاح آور» یعنی: فرزندان و نسل و تبارم را در صلاح ثابت قدم و استوار گردان «هرآینه من به درگاه تو توبه آورده‌ام» از گناهان خویش «و من از مسلمانانم» یعنی: از تسلیم شدگان برای تو و از منقادان مخلص برای توحید و یکتایی تو هستم.

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود (رض) آمده است که رسول الله ﷺ به اصحاب خویش تعلیم میدادند تا در تشهد چنین بخوانند: «اللهم ألف بين قلوبنا، وأصلح ذات بيننا، واهدنا سبيل السلام، ونجنا من الظلمات إلى النور، وجنبنا الفواحش ما ظهر منها وما بطن، وبارك لنا في أسماعنا وأبصارنا وقلوبنا وأزواجنا وذرياتنا، وتب علينا إنك أنت التواب الرحيم، واجعلنا شاكرين لنعمتك، مثين بها عليك قابليها وأتمها علينا».

بارها! در میان دلهای ما الفت بینداز، در روابط ذات‌البینی ما اصلاح رونما کن، ما را به راه‌های سلامتی هدایت کن، ما را از تاریکی‌ها به سوی نور نجات ده، ما را از زشتی‌های آشکار و پنهان بر کنار دار، برای ما در شنوایی‌ها و بینایی‌ها و دلها و همسران و فرزندانمان برکت نه، بر ما توبه پذیر شو زیرا تو توبه‌پذیر مهربان هستی و ما را از شکرگزاران نعمتت قرار ده، ثناگویان به آن برای تو و پذیرنده آن و آن را بر ما به تمام و کمال رسان.»
خوانندگان گرامی!

در آیه مبارکه همچنان به مقام مادر به دلیل دشواری دوران حمل و ولادت و دوران شیردهی، اشاره بعمل آمده است که بنابر همین عامل است که بر اولاد تاکید و اهتمام بیشتر در ادای احسان به مادر بعمل آمده است.
خاطر نشان می‌شود که حد اقل مدت حمل شش ماه است و بقیه این مدت، حد اکثر مدت شیر خوارگی می‌باشد.

ابن عباس (رض) میفرماید: «اگر مادر در نه ماهگی وضع حمل نمود، بیست و یک ماه شیرخوارگی برای طفلش کافی است، اگر در هفت ماهگی وضع حمل نمود، بیست و سه ماه شیرخوارگی برای طفلش کافی است و اگر در شش ماهگی وضع حمل نمود، طفل باید دو سال تمام شیر بخورد، به دلیل این آیه کریمه که مدت بارداری تا بازگرفتن طفل از شیر را، سی ماه معرفی کرده است».

در آیه کریمه به این حقیقت اشاره دارد که حق مادر بر عهده فرزند از حق پدر مؤکدتر می‌باشد زیرا مادر او را به دشواری به حمل گرفته، و به دشواری و سختی وضع حمل نموده است، و بعد از آن هم او را از مایه وجود خویش شیر داده و در آغوش خویش پرورانده است و در همه این مدت با تحمل رنجها، زحمات و سختی‌ها، به بهترین وجه به امور وی پرداخته است در حالی که پدر در چیزی از این امور با وی مشارکتی نداشته است، هرچند که او هم در راه کسب درآمد و تأمین هزینه‌های زندگی رنج کشیده اما این رنج وی با رنج‌های مادر همانند و برابر نیست.

در این هیچ شکی نیست که؛ سفارش احسان به والدین، در طول تاریخ بشریت و بخصوص در تمام ادیان بوده است. زیرا کلمه «وَصِيْنَا» در قالب ماضی مورد استعمال قرار گرفته است

استحکام بنیاد خانواده و حفظ جایگاه والدین، مورد توجه خاص پروردگار می‌باشد.
جمله «وَصِيْنَا الْإِنْسَانَ» این مفهوم را میرساند که؛ احسان به والدین، از حقوق انسانی است که هر پدر و مادری بر گردن فرزندشان دارند. توجه باید داشت که در ادای در احسان به والدین، مسلمان و غیر مسلمان بودن شرط نیست.

در ضمن قابل یاد آوری می‌دانم که کلمه «إِحْسَانًا» به صورت نکره آمده که شامل هر نوع احسانی شود. یعنی اینکه، نه تنها انفاق و امداد و احترام، بلکه هر نوع نیکی نسبت به والدین لازم و واجبی است. در ضمن احسان به والدین باید متداوم و برجسته باشد، نه به مقدار ضرورت و مقطعی. و کمال احسان به والدین، در آن است که بی واسطه انجام گیرد. «بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا» (حرف «ب» در «بِوَالِدَيْهِ» نشانه آن است که احسان به والدین بادت خود باشد).

نباید فراموش کرد که: ارزش عمل صالح به آن است که پیوسته و دائمی باشد. «أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا» (فعل مضارع «اعمل»، نشانه دوام و استمرار است). تشکر فرزند از نعمت هایی که الله تعالی به والدین او داده، وظیفه و نوعی احسان به والدین است. بهترین راه تشکر از نعمت های خداوند، انجام کار نیک است.

نیکی به والدین:

در احادیث نبوی مبحث نیکی به والدین مورد توضیح همه جانبه قرار گرفته است، نیکی به والدین را از بهترین اعمال بحساب آورده و نافرمانی آن ها را از گناهان کبیره معرفی داشته است. از جمله در حدیث شریف آمده است:

«گناهان کبیره عبارتند از: شرک آوردن به الله، نافرمانی والدین، قتل نفس و سوگند غموس». (الیمین الغموس؛ سوگند دروغ که صاحب خود را در گناه فرورد سپس آن در دوزخ. یا سوگند دروغ که صاحبش دیده و دانسته کذب کند و سوگند خورد تا مال غیر را تلف نماید. (منتهی الارب).

قسم دروغ یا «یمین غموص به صاد نیز گویند. سوگندی که در این آیه از آن منع شده است: لا یؤاخذکم الله بالغو فی ایمانکم ولکن یؤاخذکم بما عقدتم الایمان. (قرآن 5/89)

همچنین در حدیث شریف به روایت ابی أسید (رض) آمده است که فرمود: «ما روزی در محضر رسول اکرم ﷺ بودیم که مردی از بنی سلمه نزد ایشان آمد و گفت: یا رسول الله! آیا بعد از مرگ والدینم چیزی از نیکی به آن ها بر ذمه ام باقی مانده است؟ رسول اکرم ﷺ فرمودند: بلی! «این ها بر ذمه ات باقی مانده است» دعاء نمودن برای آن ها، امرزش خواستن برای آن ها، به اجراء گذاشتن عهد آن ها، صلّه رحمی که جز به سبب آن ها پیوسته نمی شود و گرامی داشتن دوست آن ها».

همچنان ابو هریره رضی الله عنه روایت می کند: شخصی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و عرض داشت: چه کسی برای خوش رفتاری من از دیگران سزاوارتر است؟ فرمود: «مادرت» عرض کرد: سپس چه کسی؟ فرمود: «مادرت» پرسید: بعد از او چه کسی؟ فرمود: «مادرت» او باز عرض کرد: سپس چه کسی؟ فرمود: «پدرت». (صحیح بخاری 5971).

اگر هدایات، دساتیر، احکام قرآن عظیم الشان وسنت پیامبر ﷺ را با دقت و اهتمام خاص و منصفانه مورد مطالعه قرار دهیم، بو ضاحت تام در خواهیم یافت که دین اسلام در مورد احترام به مقام مادر و پدر هدایات خاصی را صادر نموده است.

قرآن عظیم الشان میفرماید: «إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفْ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا * وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا» (اگر یکی از آن دو یا هر دو، در کنار تو به سالخوردگی رسیدند به آنها حتی «اوف» مگو و به آنها پرخاش مکن و با آنها سخنی نیکووشایسته بگو و بزرگوانه با آنان باید سخن گفت» (سوره اسراء: آیه 23).

همچنان پروردگار باعظمت میفرماید: «و وصینا الانسان بو الدیه حسانا» (وما به انسان سفارش کردیم که با پدر و مادر خویش به احسان رفتار نماید). (احقاف: ۱۵)

و باز میفرماید: «وقضى ربك الا تعبدوا الا اياه وبالوالدين احسانا» و در همین سوره باز میفرماید «فلا تقل لهما اف ولا تنهرهما وقل لهما قولا كريما» (سوره اسراء، آیه متبرکه ۲۳) خداوند پاك به ما دستور ارشاد فرموده است (که به جز از او کسی دیگری را پرستش نه کنیم و به پدر و مادر نیکی نمایم و هرگاه یکی از این دو یعنی پدر و یا مادر به سن پیری رسند باید با ایشان نیکی نمایم و کمترین اهانت نباید با ایشان صورت گیرد، انسان با مدار و بزرگوانه با آنان باید سخن زند.

همچنان پروردگار (سوره لقمان: آیه 14) میفرماید: «**أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ**» (شکر گزار من و پدرت و مادرت باش).

خداوند پاك بعد از اینکه از زحمات پدر و مادر یاد آوری بعمل میآورد، بطور جداگانه از زحمات مادر نکری بعمل آورده و میفرماید «**وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا**» (قرآن زحمات سی ماه مادر یا دهانی میکند، دوران بارداری و حمل، دوران وضع حمل، دوران شیر خوارگی که برای مادر دشوار است همه و همه را به عنوان شرح خدمات مادر ذکر میکند).

اگر احکام الهی در قرآن عظیم الشان در مورد حقوق والدین مورد بررسی قرار گیرد، با تمام وضاحت در خواهیم یافت که این حقوق و احکام بر دو قسم تقسیم می یابد و يك قسمت آن حق شناسی مشترك پدر و مادر را بیان میدارد، و قسم دیگری آن مخصوص حق شناسی مادر است.

بطور مثال در برخی از آیات احکام خاصی را بیان میدارد، و در ضمن میخواهد وظایف ما را در مورد مشخص سازد، بطور مثال (در آیه 233، سوره بقره) میفرماید: «**وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ**» (خوراک و پوشاک مادران به طور شایسته به عهده پدر فرزند است).

مگر زمانیکه سخن از تجلیل و بیان زحمات است، اسم مادر را بالخصوص ذکر میکند. حضرت عیسی علیه السلام میفرماید: «**وَبِرَّاءِ بَوَالِدَيْكَ**» (و برپا آوردن مرا نسبت به مادرم نیکو کار قرار داده و جبار و شقی نگردانید).

پروردگار با عظمت ما میفرماید «**وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا**» و یاطوریکه: «**أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ**» (سوره لقمان، آیه: ۱۴) (و انسان باید به پدر و مادر نیکی کند).
خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه و احادیث متعدد بوضاحت مشاهده میکنیم که مقام و منزلت مادر و پدر به اندازه اهمیت دارد که خداوند متعال بعد از عبادت و اطاعت بندگی به ذات خود، هشدار تکان دهنده به فرزندان داده است و به آنان هدایت میفرماید: که با مادران خود نیکی بعمل آرید.

اگر به طور کلی هدایات الهی در قرآن عظیم الشان را مطالعه فرمایم در خواهیم یافت، که تعداد زیاد از آیات قرآنی در مورد حق شناسی از والدین و بخصوص در مورد حق شناسی از حقوق مادر تذکر رفته است.

در حدیث شریف آمده است که: روزی شخصی نزد پیغمبر بزرگوار آمده و گفت: ای رسول خدا! مادرم پیر و زود شده و نزد من زندگی میکند، او را همیشه در پشت خود حمل کرده و برای رفع ضروریات و حوائجش آنرا به این طرف و آن طرف می برم، و از معاش و در آمد خویش تمام حوائج و ضروریات آنرا برآورده می سازم. نمیگذارم که ازار و آذیت ببیند، بانهایت کمال، احترام و تعظیم با او رفتار میکنم. آیا بدین ترتیب گفته میتوانم که حق او را بجا آورده باشم؟

پیغمبر اسلام در جوابش فرمود: نه خیر، بخاطر آنکه شکم مادرم محل تواست، پستانهای او منبع تغذیه تو، قدم های او وسیله حرکت تو، دستهایش محافظ تو، و آغوش پاکش اش گهواره تو بوده است. او این همه خدمات را با رضایت خاطر برای تو انجام داده و آرزو میدارد که تو زنده بمانی؛ ولی تو حالا همه این خدماتی را در برابر او انجام میدهی در حالیکه انتظار آنرا داری که او بمیرد.

و همچنان میفرماید: «**بِرَّ أُمَّكَ وَأَبَاكَ وَأَخْتِكَ وَأَخَاكَ، ثُمَّ أَدْنَاكَ فَأَدْنَاكَ**» (با مادر و پدرت، با خواهر و برادرت نیکی کن سپس به ترتیب هر کسی را که نزدیک تر است مورد محبت و احسان و نیکی قرار ده).

«در حدیث که روایی آن امام بخاری است میفرماید که: شخصی از نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و سؤال کرد: یا رسول الله؟ به چه کسی نیکی کنم؟ فرمود: با مادرت. سائل گفت! دیگر به چه کسی؟ فرمود: با مادرت. برای بار سوم پرسید: دیگری به چه کسی؟ مجدداً فرمود با مادرت. مجدد گفت چه کسی؟ فرمود با پدرت. سقراط می گوید: با پدر و مادر چنان رفتار کن که تواز اولاد خویش توقع آنرا داری. و بصورت کل باید گفت: فرزند و نسل صالح، افتخاری برای والدین است. احسان به والدین و شکر از پروردگار با عظمت، زمینه قبولی اعمال صالح انسان است. همچنان احسان به والدین و شکر الهی، کلید جنت است.

أُولَئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَنَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَعَدَّ الصَّدَقُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ ﴿١٦﴾

اینانند کسانی که ما از آنان بهترین اعمالی که انجام داده اند می پذیریم، و از گناهانشان در می گذریم، و در میان جنتیان جای دارند، این همان وعده راستی است که به آنان وعده داده میشد. (۱۶)

این وعده از جانب خداوندی است که وعده اش را خلاف نمی کند؛ وعده راستینی است که در آن شک و شبهه بی وجود ندارد.

قبولی اعمال دارای مراتبی است:

قرآن عظیم الشان در مورد قبولی اعمال مراتبی را بیان فرموده است: اول: قبولی عادی: طوریکه در (آیه 27 سوره مائده) میخوانیم؛ «**إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ**» (الله تعالی فقط از اهل تقوا می پذیرد).

دوم: قبول نیکو: طوریکه قرآن عظیم الشان در آیه 37 سوره آل عمران) می فرماید: «**فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولِ حَسَنٍ**» خداوند، مریم را به خوبی پذیرفت.

سوم: قبول احسن. «**نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا**» (احقاف: 16)

در واقعیت هم اگر کارهای انسان مورد قبول پروردگار با عظمت واقع نشود، حتی ساختن خانه خدا کعبه هم بی فایده است. بطور مثال زمانی که حضرت ابراهیم علیه السلام تهدب خانه کعبه را بالا میبرد، به خود و کاری را که انجام داده بود افتخار نکرد، بلکه گفت: «**رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا**» (سوره بقره: 127) (پروردگار! از ما پذیرا باش). «**وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ**» (و یاد آور شوید) وقتی که ابراهیم و اسماعیل اساس و پایه های خانه کعبه را بلند میکرد و گفتند: ای پروردگار ما! (بنای کعبه را) از ما قبول کن، چون تو شنوا و دانایی).

وَالَّذِي قَالَ لَوَالِدَيْهِ أَفْ لَكُمْمَا اتَّعَدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلْتُ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَعْجِلَانِ اللَّهَ وَيَلُوكَ آمِنَ إِنْ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿١٧﴾

و کسی که به پدر و مادرش می گفت اف بر شما! آیا به من وعده می دهید که [از گور زنده] بیرون آورده شوم، حال آنکه پیش از من اقوام و ملت هایی از جهان رفته اند (و زنده نشده اند) و آن دو (پدر و مادر) الله را میخوانند (و میگویند): وای بر تو! ایمان بیاور، بی گمان وعده الله حق است. اما او می گوید: این جز افسانه های مردمان گذشته نیست. (۱۷)

«**أَفْ**»: به معنای اعلام بی زاری و ابراز ناخشنودی و نوعی توهین و تحقیر و بی ادبی است.

مفسر تفسیر «انوار القرآن عبد الرورف مخلص هروی» می نویسد: «آنها از این سخن ناروای وی به درگاه خداوند جل جلاله فریاد بر می آورند و به فرزندشان میگویند: «وای بر تو، ایمان بیاور» به زندگی پس از مرگ «بی گمان وعده الهی راست است» و هیچ

خلافی در آن نیست «ولی او» در تکذیب سخانشان «پاسخ می دهد: اینها جز افسانه های پیشینیان نیست» یعنی: آنچه که شما در باره زنده شدن پس از مرگ می گوئید، جز افسانه ها و دروغبافی هایی که پیشینیان در کتاب های خود به هم بافته اند، نیست و زنده شدن بعد از مرگ، در حقیقت سخن باطلی است که عقل آن را نمی پذیرد.»
خوانندگان گرامی!

در آیه قبل، آثار احسان به والدین و ایمان به خداوند متعال و شکر نعمت های الهی که همان بهشت جاودان است، مطرح گردیده بود، ولی در این در مورد فرزندان نا صالح و یاغی صفت را غرض شناخت اولاد صالح و اولاد غیر صالح به مقایسه قرار دهد.

در این آیه مبارکه اولاد نا اهل به والدین خود بدگویی و بی ادبی می کند، ولی در مقابل دیده می شود که: ولی والدین با ایمان و دلسوز، برای هدایت فرزند خود، هم از خداوند متعال استمداد می کنند و هم او را به خوبی ها امر و از بدی ها نهی میکنند. در ضمن قابل یاد دهانی است که: والدین، در کنار رشد و تغذیه جسمی فرزند، مسئول رشد معنوی اولاد خویش نیز می باشد، او نیز هستند.

فرزندان باید درک کنند که؛ بدگویی و گستاخی بی احترامی در مقابل والدین، عذاب قطعی را به دنبال دارد. همچنان لجاجت فرزندان در کفر، مانع استجابت دعای والدین در حق آنان میشود.

گستاخی در برابر والدین، حتی با گفتن کوچکترین حرفی، جرمی بزرگ و مورد نکوهش قرآن و مایه ی خسارت انسان است.

اسباب و شأن نزول آیه 17:

960- ک: ابن ابوحاتم از سدی روایت کرده است: ابوبکر (و همسرش پسر خود عبدالرحمن را که از اسلام سرکشی می کرد دستور دادند که ایمان بیاورد اما او سخن آن ها را نمی پذیرفت و تکذیبشان می کرد و می گفت: بزرگان قریش که سال ها قبل مرده اند، کجا هستند. آنگاه در باره او آیه: **(وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أَفِّ لَكُمَا)**، نازل شد. پس از مدتی اسلام آورد و به اسلام پابندی خوبی نشان داد. خداوند متعال پذیرش توبه او را در آیه: **(وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا (احقاف: 19))** نازل کرد.

961- ابن جریر از طریق عوفی از ابن عباس همینگونه روایت کرده است. طبری 31275 از عطیه عوفی از ابن عباس روایت کرده که می گوید: «این پسر ابوبکر است» صحیح نیست، زیرا عطیه عوفی ضعیف و کسی که از وی روایت کرده شناخته نشده است. «زاد المسیر» 1265 به تخریج محقق.

962- ک: لیکن بخاری از طریق یوسف بن مالک روایت کرده است: مروان در مورد عبدالرحمن پسر ابوبکر (گفت: این همان کسی است که خدا در باره اش آیه: **(وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أَفِّ لَكُمَا)** را نازل کرد. عایشه (رض) از پشت پرده گفت: خدا (در مورد ما وحی نفرستاده است، مگر آن که عذر مرا در کتاب عزیز خود بیان فرموده (بخاری 4827 از یوسف بن ماهک روایت کرده است).

963- عبدالرزاق از طریق مینا روایت کرده است: از عایشه (رض) شنیدم که می گفت: این آیه در مورد عبدالرحمن بن ابوبکر صدیق نازل نشده، بلکه در مورد مرد دیگری نازل شده است - نام آن مرد را هم می گرفت (عبدالرزاق 2860 از مینا روایت کرده است، اسناد این به خاطر یمنی واهی است زیرا او متروک است).

حافظ ابن حجر می گوید: سخن عایشه (رض) در این موضوع قابل قبول و دارای اسناد صحیح تر است.

أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمِّ قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ ﴿١٨﴾

آنها کسانی هستند که وعده عذاب همراه اقوام (کافری) که قبل از آنها از جن و انس بودند درباره آنان مسجل شده، یقیناً آنان زیان کار بودند. (۱۸)
قرطبی گفته است: یعنی عذاب بر آنان واجب آمده است، و کلمه‌ی خدا همان است. در حدیث آمده است: «آنها در آتش اند و من به آنها اهمیت نمی‌دهم». (قرطبی ۱۶/۱۹۸).
ابن‌کثیر می‌گوید: «کسی که پنداشته است این آیه در باره عبدالرحمن فرزند ابوبکر رضی الله عنه نازل شده، قولش ضعیف است زیرا عبدالرحمن بعداً مسلمان شد، اسلامش نیک استوار و از بهترین اهل زمانش گردید».
حافظ ابن‌حجر هم می‌گوید: «عائشه رضی‌الله عنها نزول این آیه درباره عبدالرحمن را نفی نموده و نفی وی از نظر اسناد، نسبت به روایت مؤیدان، صحیح‌تر و به پذیرفتن سزاوارتر است».

قرطبی می‌گوید: «صحیح این است که آیه کریمه درباره شخص کافری که عاق پدر و مادرش بود، نازل شد».

وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَلِيُؤْفِقِيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿١٩﴾

و برای هر یک (از آنها) درجاتی است به (حسب) آنچه عمل کرده اند، تا به این وسیله، الله سزای اعمالشان را به طور کامل به آنان بدهد و آنها مورد ظلم قرار نگیرند. (۱۹).
وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَدْهَبْتُمْ طِبْيَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْرَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ ﴿٢٠﴾

و روزی که کافران را به نزدیک آتش [دوزخ] بدارند [و گویند] خیر و خوشی هایتان را در زندگانی دنیویتان به پایان بردید، و از آن بهره مند شدید، پس امروز به خاطر آنکه در روی زمین به ناحق استکبار می‌ورزیدید و به خاطر گناهانی که انجام می‌دادید جزای شما خواهد بود. (۲۰).

در البحر آمده است: در اینجا «طبیات» عبارت از خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و لباس و فرش و وسیله‌ای سواری و سایر نعمت‌هایی است که افراد مرفه از آن برخوردارند و از آن استفاده می‌کنند. (البحر المحيط ۲۸/۲۵).

خواننده محترم!

در این آیه مبارکه سرنوشت نهایی و ننگین کفار به بیان گرفته شده، و بصورت کل این حقیقت را واضح و روشن می‌سازد که بهره برداری آنان از نعمت‌های دنیا به خاطر آن است تا در آخرت از آن محروم گردند و این اقتضای عدل الهی است.

قابل تذکر است که: آیه کریمه بدین معنی نیست که هر کس از نعمت‌های پاکیزه و مباح دنیا برخوردار شد، او در آخرت از آنها بهره‌ای ندارد زیرا مؤمن شکر منعم را با ایمان خویش بجا می‌آورد لذا او در بهره‌گیری از نعمت‌های دنیا مورد سرزنش نیست.

در حدیث شریف آمده است: روزی رسول اکرم صلی الله علیه و سلم نزد اصحاب صفا رفتند در حالیکه آنها مشغول پینه زدن جامه‌های خود با پوست حیوانات بودند چرا که پینه‌ای از جنس پارچه نمی‌یافتند. پس آن حضرت صلی الله علیه و سلم خطاب به آنان فرمودند: «آیا این حال و وضع شما بهتر است، یا حال و وضع روزی که یکی از شما صبح در جامه زربافتی بگذراند و عصر در جامه زربافت دیگری، نهار بر او قابلمه

غذای مرفهی آورده شود و شام قابلمه دیگری و خانه‌اش چنان پوشانده باشد که کعبه پوشانیده میشود؟» گفتند: در آن روز حال و وضع بهتری خواهیم داشت! رسول مبارک فرمودند: «نه! بلکه شما امروز حال و وضع بهتری دارید».

همچنین روزی که کافران بر آتش عرضه شوند، به آنان گفته می‌شود: «پس امروز به عذاب خفت آور کیفر می‌یابید» یعنی: به عذابی که سراسر برایتان خواری و رسوایی است «به سزای آنکه در روی زمین به ناحق تکبر می‌ورزیدید» از ایمان آوردن به خداوند متعال و یکتا پرستی‌اش «و به سبب آنکه فسق می‌کردید» یعنی: از طاعت خداوند جلّ جلاله خارج شده و مرتکب معاصی و نافرمانی‌های وی می‌گردیدید. شایان ذکر است که تکبر از پذیرش حق، گناه دل است و فسق، کار اعضا و اندامهای دیگر. خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه که (21 الی 28) در باره قصه ی هود علیه السلام و عادیان، بحث بعمل آمده است:

وَادْكُرْ آخَا عَادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَقَدْ خَلَّتِ النَّذْرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٢١﴾

و (هود) برادر (قوم) عاد را یاد کن وقتی که در منطقه ریگستان احقاف قوم خود را (از عذاب الله) بیم داد، و به راستی پیش از او و پس از او نیز بیم دهندگانی گذشته بودند (با این پیام) که جز الله را نپرستید. چون من از عذاب روز بزرگ بر شما می‌ترسم. (21) «**الْأَحْقَافُ**»: نام سر زمینی است در جنوب شرقی جزیره العرب، برخی از باستان شناسان، از روی نوشته‌هایی که به دست آمده است، احقاف را در شرق عقبه می‌دانند و با ارم مذکور در قرآن یکی می‌شمارند (ملاحظه شود: المنتخب). احقاف، از لحاظ لغوی، جمع حَقْف، ریگزار. دارای ریگ‌های روان. «**مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ**»: مراد گذشته‌های نزدیک است. یا مراد پیغمبرانی است که هم عصر با او بوده و از همان چیزهایی قوم خود را بیم داده‌اند که او بیم داده است. «**مِنْ خَلْفِهِ**»: مراد گذشته‌های دور است.

«**عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ**»: عذاب ریشه‌کن‌کننده و از میان برنده دنیوی، یا عذاب سخت و طاقت‌فرسای اخروی. (تفسیر نور دکتور مصطفی خرم‌دل).

عایض بن عبد الله القرآنی مؤلف تفسیر مسیر درمورد ترجمه و تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: «ای پیامبر! از روزی یاد آور که پیامبر الهی هود (ع) برادر نسبی قوم عاد، نه برادر دینی آنان، قومش را در صورتی که ایمان نیاورند به عذاب خداوند بیم داد؛ در حالیکه آنان در دیار خویش احقاف، در جنوب جزیره العرب موقعیت داشتند. این در حالی بود که پیش از هود علیه السلام پیامبران دیگری نیز آمدند، اقوام شان را در صورت عدم ایمان از عذاب الهی ترساندند و به سوی توحید الهی و تخصیص عبادت برای او تعالی فراخواندند.

هود علیه السلام برای شان گفت: اگر به خداوند ایمان نیاورید و او را به یگانگی نشناسید، از نزول عذاب الهی بر شما می‌ترسم؛ از عذاب روزیکه سخت دشوار و بسیار هولناک است.

قَالُوا أَجِئْنَا لِنَتُفِكَنَّا عَنْ آلِهَتِنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٢٢﴾
 آنها گفتند: تو آمده ای تا ما را از [پرستش] خدایانمان برگردانی؟ پس اگر راستگویی هستی آنچه را که به ما وعده می‌دهی، برای ما بیاور. (22)
 «**لِنَتُفِكَنَّا**»: تا ما را منصرف کنی و برگردانی.

ابن کثیر گفته است: چون تحقق عذاب خدا را بعید می دانستند تعجیل آن را طلب کردند. (مختصر ۳/۳۲۲).

قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ وَلَكِنِّي أَرَأَيْكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ ﴿٢٣﴾

گفت: علم (زمان رسیدن عذاب) تنها نزد الله است، من چیزی را به شما ابلاغ میکنم که به تبلیغ آن فرستاده شده ام، ولی شما را قومی جاهل می بینم. (۲۳)
«الْعِلْمُ»: آگاهی. هدف از آن آگاهی از وقوع قیامت، یا اطلاع از موعد عذاب استیصال دنیوی است.

«تَجْهَلُونَ»: نمی دانید. یعنی وظیفه انبیاء را نمی دانید، یا چون نادانید شتاب دارید که عذاب خدا هر چه زودتر در رسد.

فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُّمَطِّرُنَا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٤﴾

پس هنگامی که آن (عذاب) را به صورت ابری که رو به راه وادیهایشان است دیدند، (خوشحال شدند) گفتند: «این ابری است که بر ما (باران) می بارد» (هود گفت: نه) بلکه این همان (عذابی) است که در آمدنش شتاب میکردید، بادی است که عذاب دردناکی در آن است. (۲۴)

«عَارِضًا»: ابر. ابری که در عرض آسمان، یعنی در کرانه های افق پهن میشود و سپس بالا می آید چه بسا از نشانه های ابرهای بارانزا باشد.

«مُسْتَقْبِلَ»: رو آورنده، آینده.

«أَوْدِيَّةٌ»: جمع وادی، دره ها (ملاحظه شود سوره: رعد. ۱۷). مراد سرزمینها است (ملاحظه شود سوره: ابراهیم / ۳۷، نمل / ۱۸، قصص / ۳۰، توبه / ۱۲۱).

«مُمَطِّرُنَا»: بارنده.

ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها می فرماید: رسول الله ﷺ هرگاه ابری را در آسمان میدیدند، به جلو و عقب میرفتند، و به خانه می آمدند و بیرون میشدند، و چهره اش دگرگون میشد، و همین که باران میبارید، این حالتش بر طرف میشد، ام المؤمنین عایشه سبب جویا شد، پیامبر ﷺ فرمودند: «نمی دانم، شاید این همانند ابری باشد که چون قوم عاد آن را دیدند، گفتند: این ابری است که بر ما باران میبارد...» (صحیح بخاری 3206).

تُدْمِرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا لَا يُرَى إِلَّا مَسَاكِنُهُمْ كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ﴿٢٥﴾

همه چیز را به دستور پروردگارش نابود می کند پس چنان شدند که جز خانه هایشان چیزی دیده نمی شد، این چنین گروه مجرمان را سزا میدهیم. (۲۵)

امام فخر رازی گفته است: منظور از آن ترساندن اهل مکه میباشد. (تفسیر کبیر ۲۸/۲۹)
«تُدْمِرُ»: درهم می کوبد. ویران و نابود می سازد.

«أَصْبَحُوا»: گشتند و شدند.

در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است که فرمود: چون باد به تندی می وزید، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می گفتند: «اللهم انی أسألك خیرها وخیر ما فیها وخیر ما أرسلت به وأعوذ بک من شرها وشر ما فیها وشر ما أرسلت به»:

بار خدایا! من از تو می خواهم خیر آن را، خیر آنچه را که در آن است و خیر آنچه که این باد برای آن فرستاده شده است و به تو پناه می برم از شر آن، شر آنچه که در آن است و شر آنچه که این باد برای آن فرستاده شده است.»

وَلَقَدْ مَكَّنَاهُمْ فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَارًا وَأَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٢٦﴾

و به راستی در چیزهایی به آنان امکانات داده بودیم که به شما در آنها [چنان] امکاناتی نداده ایم و برای آنان گوش و چشمان و دلهایی [نیرومندتر از شما] قرار داده بودیم و [لی] چون به نشانه های خدا انکار ورزیدند [نه] گوششان و نه دیدگانشان و نه دلهایشان به هیچ وجه به پردیشان نخورد و آنچه که به آن تمسخر می کردند، آنان را احاطه کرد. (۲۶).

وَلَقَدْ أَهَلْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقَرْيَةِ وَصَرَّفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٢٧﴾

و به راستی چه بسیار از قریه ها را که در اطراف شما قرار داشتند؛ نابود کردیم و آیات [خود] را به صورت های مختلف بیان کردیم، تا (از کفر خود) بازگردند. (۲۷).

فَلَوْلَا نَصْرَهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا آلِهَةً بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ وَذَلِكِ إِفْكَهُمُ وَمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٢٨﴾

پس چرا آن کسانی را که غیر از خدا به منزله معبودانی برای تقرب [به خدا] اختیار کرده بودند آنان را یاری نکردند؟ بلکه از نزد آنان محو شدند و این بود (عاقبت) دروغ و افترای شان. (۲۸)

ابوسعود گفته است: آیه متضمن ریشخند به آنها می باشد. گویا کمک نکردن شان به سبب غایب بودن شان بود. (ابو سعود ۶۹/۵).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (29 الی 35) در مورد موضوعاتی از قبیلی : ایمان جن به قرآن، دلایل زنده شدن، دستور به صبر و شکیبایی ، بحث بعمل آمده است :

وَإِذْ صَرَّفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ ﴿٢٩﴾

و چون تنی چند از جن را به سوی تو روانه کردیم که تا قرآن را بشنوند پس چون بر آن حاضر شدند [به یکدیگر] گفتند خاموش باشید پس چون (تلاوت قرآن) تمام شد به سوی قومشان بازگشتند تا آنها را بیم دهند. (۲۹)

این آیه روشن می کند که:

- 1 - رسول اکرم صلی الله علیه و سلم به سوی جن و انس هر دو فرستاده شده اند.
- 2 - گروهی از جنیان به آنحضرت صلی الله علیه و سلم ایمان آورده اند.
- 3 - رسول اکرم صلی الله علیه و سلم بعد از این که از حضور جنیان آگاه ساخته شدند، آن گروه را در شب دوم به سوی قومشان فرستادند و اگر چنین نمی بود، آنها قوم خویش را بیم نمی دادند. پس ملاقات آنحضرت صلی الله علیه و سلم با جنیان در دو شب انجام گرفت.

گفتنی است؛ روایات و احادیثی نیز داریم که بر ملاقات آن حضرت صلی الله علیه و سلم با جنیان و تبلیغ رسالت و تلاوت قرآن بر آنان دلالت می کند از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت علقمه رضی الله عنه است که گفت: «از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه پرسیدم: آیا در شب ملاقات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با جن یکی از شما یاران با ایشان همراه بوده اید؟ گفت: خیر! هیچ یک از ما با ایشان همراه نبودیم ولی آن شب رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در مکه گم کردیم [و سخت نگران شدیم]، با خود می گفتیم: آیا ایشان ترور شده اند؟ آیا ربوده شده اند؟ مگر چه اتفاقی افتاده است؟ پس ما در آن شب بدترین شبی را سپری کردیم که بر قومی میگذرد. حوالی بامداد - یا

گفت: سحرگاه - بود که بناگاه دیدیم رسول الله ﷺ از سوی «حراء» می‌آیند. به ایشان گفتیم: یا رسول الله! ما سخت نگران شما بودیم! وحال خود را به آن حضرت صلی الله علیه و سلم بازگو کردیم. ایشان فرمودند: «إِنَّهُ أَتَانِي دَاعِي الْجِنِّ فَأَتَيْتَهُمْ، فَقَرَأَتْ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنَ: صَوْرَتٌ وَقَعَهُ عَلَيْهَا بَدَأَ بِهَا أَنْ يَدْعُوَ جِنِّ نَزْدَ مَنْ آمَدَ مِنْ نَزْدِهَا رَفْتَهُ وَبِرَّاءِهَا الْقُرْآنَ خَوَانِدُمْ». آن‌گاه به راه افتادند و نشانه‌های حضور جن و آثار آتش‌هایی را که بر پا کرده بودند، به ما نشان دادند.

ابن‌ابی‌شیبیه در بیان شأن نزول این آیه از ابن‌مسعود رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: نه تن از جنیان درحالی بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمدند که آن حضرت صلی الله علیه و سلم در «بطن نخله» قرآن می‌خواندند پس چون قرائت ایشان را شنیدند، با خود گفتند: گوش فرا دهید...! آن‌گاه خداوند متعال این آیه را نازل فرمود.

شأن نزول آیات 29 - 32:

964- ابن ابوشیبیه از ابن مسعود (روایت کرده است: رسول الله (در حال قرائت قرآن کریم بود که نه نفر از جنیان که زوبعه (از ملوک جن یا رئیس جنیات) نیز در میان آنان بود، خدمت آنحضرت رسیدند. هنگامی که جنیان آیات روح پرور قرآن را شنیدند به یکدیگر گفتند: خاموش باشید و بشنوید، پس الله آیات ذیل را نازل کرد: «وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفْرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصَتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُّنْذِرِينَ ﴿29﴾ قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِن بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَىٰ طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿30﴾ يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِّن ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُمْ مِّنْ عَذَابِ أَلِيمٍ ﴿31﴾ وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿32﴾».

حاکم 2 / 456 و بیهقی در «دلایل» 2 / 228 از عاصم بن بهدله از زرین حبیش از ابن مسعود روایت کرده اند. حاکم و ذهبی این را صحیح گفته اند. ترجمه آیات: «و چون گروهی از جنیان را متوجه تو ساختیم، قرآن را می‌شنیدند. آن‌گاه چون [در نزد] او [پیامبر اکرم] حضور یافتند، گفتند: خاموش باشید. پس چون [تلاوت قرآن کریم] به پایان آمد، بیم‌کنان به سوی قومشان بازگشتند.

گفتند: ای قوم ما، به راستی ما [تلاوت] کتابی را شنیدیم که پس از موسی فرو فرستاده شده است. تصدیق کننده [کتابهای] پیش از خود است. به حق و به راه راست رهنمون می‌شود. ای قوم ما، [دعوت] دعوتگر الهی را بپذیرید و به او ایمان آورید. تا برخی از گناهانتان را برای شما بیامرزد و شما را از عذاب دردناک در امان دارد. و کسی که [دعوت] دعوتگر خدا را نپذیرد، در زمین [راه] گریزی نداشته و او در برابر خدا دوستانی ندارد. اینان در گمراهی آشکارند».

- عبد الله بن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: روزی رسول خدا ﷺ با تنی چند از یارانش به سوی بازار عکاظ براه افتادند، و این در زمانی بود که از دسترسی شیاطین (جن‌ها) به اخبار آسمانها جلوگیری شده بود، و شهابهای آسمانی، آنها را تعقیب می‌کرد، پس شیاطین (جن‌ها) نزد قوم خود بازگشتند، قوم شان از آنها پرسیدند: شما را چه شده، چرا برگشتید؟ گفتند: بین ما و اخبار آسمانها جلوگیری شده است، و شهاب‌های آسمانی به تعقیب ما فرستاده شده است، آنها گفتند: حتماً اتفاق مهمی بوقوع پیوسته است، بروید شرق و غرب زمین را بگردید، تا ببینید سبب جلوگیری چیست؟ پس آن عده (از جنی‌ها)

که مأمور تحقیق بودند، گروهی بسوی تهامه رفتند، در آنجا با رسول الله ﷺ مواجه شدند که عازم بازار عکاظ بودند، و در محلی بنام نخله با یارانش در حال خواندن نماز فجر بودند، پس چون جن ها صدای قرآن را شنیدند، به آن گوش فرا دادند، و به یکدیگر گفتند: به خدا سوگند، این (قرآن) همان چیزی است که بین ما و اخبار آسمان ها مانع شده است، این بود که به سوی قوم خود برگشتند، و گفتند: ای قوم! ما قرآن شگفت انگیزی شنیدیم... بعد از آن خداوند آیات سوره جن «قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ» بر پیامبر (ص) نازل فرمود. (صحیح بخاری 773).

قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٣٠﴾

گفتند: ای قوم ما! به راستی ما کتابی را شنیدیم که پس از موسی نازل شده است، تصدیق کننده همه کتاب های پیش از خود است، به سوی حق و به سوی راه راست هدایت می کند. (۳۰)

حضرت ابن عباس (رض) گفته است: جن در مورد حضرت عیسی علیه السلام چیزی را نشنیده بودند. (ابو سعود ۷۰/۵).

این آیه دلالت می کند بر این که جنیان در امر و نهی و ثواب و عقاب همانند انسانها مکلف هستند.

حسن بصری بر آن است که: «پاداش مؤمنان جن جز نجات یافتنشان از دوزخ چیز دیگری نیست و سپس به ایشان گفته می شود: همچون حیوانات به خاک تبدیل شوید». ابوحنیفه نیز به همین نظر است. اما مالک و شافعی بر آنند که جنیان نیز همانند انسان های اند و چنان که در قبال گناه مورد مجازات قرار می گیرند، در مقابل نیکوکاری نیز پاداش داده می شوند.

نیشاپوری می گوید: «صحیح آن است که جنیان در حکم بنی آدم اند پس به بهشت وارد می شوند، می خورند و می آشامند». قشیری می گوید: «صحیح آن است که در این مورد به ما علم قطعی نرسیده است و علم این موضوع، فقط نزد خداوند جل جلاله است».

يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيَجْرِمَكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ ﴿٣١﴾

ای قوم ما دعوت کننده خدا را پاسخ [مثبت] دهید و به او ایمان آورید تا [الله] برخی از گناهانتان را بر شما ببخشد و از عذابی پر درد پناهتان دهد. (۳۱)

اگر دعوت انبیاء را بطور دقیق مورد بررسی قرار دهیم در خواهیم یافت که؛ انبیا مردم را به الله واحد دعوت می کنند یعنی «داعی الله» هستند، و در تبلیغات شان هیچ وخت دیده نشده که مردم را به سوی خود دعوت نموده باشند.

از فحوی این آیه مبارکه این حقیقت را با زیبایی خاصی بیان می دارد که؛ ایمان، برخی از گناهان مانند کفر و شرک را برطرف میکند، اما برخی گناهان مانند تزییع حق مردم، حساب دیگری دارد. زیرا در جمله «مِنْ ذُنُوبِكُمْ» از کلمه «من»، یعنی بخشی از گناهانتان که بخشیده میشود. را بیان میدارد.

وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٣٢﴾

و هر کس دعوت کننده الهی را نپذیرد، هرگز نمی تواند از چنگال عذاب الهی در زمین فرار کند، و برای او جز الله هیچ ولی و یآوری نیست، (بلکه) ایشان در گمراهی آشکارند. (۳۲)

قبل از همه باید گفت که؛ هر راهی را انسان، به جز راه الله تعالی، انتخاب کند، بحیث راه گمراهی واضح بشار می رود. در ضمن باید گفت که: کفر، انسان را در بن بست جدی و دشواری قرار میدهد، که در نهایت؛ حالتی پیش میاید که خودش می تواند از آن فرار کند، و نه کسی دیگری می تواند او را از این مصیبت تباه کن نجات دهد.

أُولَئِكَ يَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْزِبْ بِخَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ بَلَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٣٣﴾

آیا آنها نمی دانند که الله همان ذاتی است که آسمانها و زمین را آفریده، و از آفرینش آنها عاجز و خسته نشده قادر است مردگان را زنده کند؟ بلی؛ او بر هر کاری قادر است. (۳۳)

«لَمْ يَعْزِبْ» از «عی» به معنای ناتوانی می باشد.

وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٣٤﴾

و روزی که کافران را بر آتش دوزخ عرضه کنند (به آنها گویند) آیا این وعده دوزخ حقیقت نبود؟ گویند: بلی به پروردگاران قسم که حق بود. الله (به ایشان) می فرماید: پس امروز به سبب آنکه کفر می ورزیدید سختی عذاب دوزخ را بچشید. (۳۴)

کفار با در نظر داشت اینکه در قیامت به ربوبیت الله تعالی وحقانیت روز رستاخیز و قیامت اعتراف می کنند. ولی این اعتراف شان، باز هم سودی به آنان نمی رساند، و از سختی عذاب جهنم که شامل عذاب جسمی، روحی و روانی، شان میگردد، نجات نخواهند یافت.

امام فخر رازی گفته است: منظور از آیه سرزنش آنها میباشد. و در مقابل استهزایشان به وعده و وعید خدا و این که می گفتند: **مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ** آنها را توبیخ کرده است. (تفسیر کبیر ۳۴/۲۸).

فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنْ نَّهَارٍ فَهَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الْفَاسِقُونَ ﴿٣٥﴾

پس صبر کن طوری که پیغمبران اولوالعزم صبر کردند، و برای آنان در [نزول عذاب] شتاب مکن، روزی که آنچه را وعده داده می شوند، ببینند، گویی (در دنیا) جز ساعتی از روز نمانده اند، [این قرآن] ابلاغی است برای همه؛ پس آیا جز گروه فاسقان هلاک می شوند؟ (۳۵)

لجاجت کفار و مشرکین در برابر پیامبران:

لجاجت، اذیت و آزار کفار و مشرکین در طول تاریخ بشریت، در برابر همه پیامبران، بخصوص پیامبران **أُولُو الْعَزْمِ** و از جمله به پیامبر اسلام محمد ﷺ به قدری شدید، ظالمانه و غیر انسانی بود که پیامبر بزرگوار اسلام واقعاً به دلداری و تسلی پروردگار با عظمت ضرورت داشت: طوری که میفرماید **«فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ...»** (پس صبر کن طوری که سایر پیغمبران اولوالعزم صبر کردند) قابل تذکر است: همانطوری که تمام انبیا ء دریک درجه نیستند، بناً صبر **«أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ»** هم یکسان نمی باشد.

صبر انبیاء علیهم السلام:

قرآن عظیم الشان درباره صبر انبیا ء آیات متعددی فراوانی را ذکر فرموده است که از جمله در (آیه 34 سوره انعام) میخوانیم: **«وَلَقَدْ كَذَّبْتَ رَسُولًا مِّنْ قَبْلِكَ فَاصْبِرْ وَلَا تُؤْمِرُوا وَ أُوذُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا»** (و البته پیغمبرانی پیش از تو نیز تکذیب شدند، ولی

بر آنچه تکذیب شدند و بر اذیت‌های که دیدند، صبر کردند. تا آن که مدد ما به آنها رسید. و برای (مصدق) سخن‌های الله هیچ تغیر دهنده نیست، و البته در این کتاب از خبر پیغمبران (پیشین) به تو آمده است.) همچنان در (آیه 85 سوره انبیاء) تمام پیامبران را از صابران میدانند. و میفرماید: «وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ ۝۸۵» (و نیز یاد کن اسماعیل و ادريس و ذوالکفل را که هر یک از صابران بودند).

پیامبران «أُولُو الْعَزْمِ» صاحب شریعت:

کلمه «عزم» هم به معنای اراده و تصمیم آمده بوده، و هم به معنای عزيمة و شریعت می باشد، و هدف از «أُولُو الْعَزْمِ»، همانا پیامبران صاحب شریعت است. صاحبان ثبات، استواری، همت بلند و عزم نستوه هستند.

پیامبران «أُولُو الْعَزْمِ» عبارتند از:

- 1 - حضرت نوح علیه السلام،
- 2 - حضرت ابراهیم علیه السلام،
- 3- حضرت موسی علیه السلام،
- 4- حضرت عیسی علیه السلام،
- 5- حضرت محمد ﷺ.

طوریکه در (آیه 7، سوره احزاب و آیه 13، سوره شوری) آمده است. «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ» (از (احکام) دین آنچه را به نوح فرمان داده بود و آنچه را که به تو وحی کرده‌ایم و آنچه را به ابراهیم و موسی و عیسی فرمان داده بودیم، برای شما نیز مقرر نمود که دین را بر پا دارید و در آن اختلاف نوزید).

حسن اختتام :

پیامبر بزرگوار اسلام محمد ﷺ نمونه ای صبر و پایداری بود. زندگی پیامبران، از جمله ی مشاهیر آنان، بیانگر مقاومت در برابر رویدادها و حوادثی سخت و توانفرسا بود و مسیر حق در هر عصری دارای مشکلات گوناگون است و رهروان راه حق باید از پیامبر خاتم و دیگر پیامبران الهام بگیرند، در برابر ناهمواریها پایدار باشند و روزهای تلخ و تاریک آنان را به یاد آورند. اللهم إني أسألك موجبات رحمتك، آمين!

و من الله التوفيق

فهرست موضوعات سوره سوره الأحقاف:

وجه تسمیه

تعداد آیات ، کلمات و حروف سوره

معلومات در مورد تعداد آیات ، کلمات و حروف قرآن

علت اختلاف نظر چیست ؟

ارتباط این سوره با سوره قبلی

محتوای سوره احقاف

اعجاز قرآن کریم

حروف مقطعه

در آیات متبرکه (1 الی 6)

موضوعاتی : اثبات ذات الله و نفی خدایان دروغین ، بحث بعمل آمده است .

شیوه برخورد کفار در مقابله با آیات قرآنی

پیامبر علم غیب ندارد

در آیات متبرکه (15 الی 20)

در مورد موضوعاتی نیکی با پدر و مادر ، فرزند خوب ،

فرزند نافرمان ، انکار از قیامت ، بحث بعمل آمده است .

در آیات متبرکه (21 الی 28)

در باره قصه ی هود علیه السلام و و عادیان ، بحث بعمل آمده است .

قبولی اعمال دارای مراتبی است

در آیات متبرکه (21 الی 28)

در باره قصه ی هود علیه السلام و عادیان ، بحث بعمل آمده است .

لجاجت کفار و مشرکین در برابر پیامبران

صبر انبیاء علیهم السلام

پیامبران «أُولُوا الْعَزْمِ» صاحب شریعت

مکئی بر بعضی از منابع و مأخذها:

1- تفسیر انوار القرآن:

تألیف عبدالرؤف مخلص هروی. «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر و هبه الزحیلی می باشد.

2- تفسیر نور دکتور مصطفی خرم دل:

نام کامل تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتور مصطفی خرم دل از کردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399 هجری).

3- تفسیر المیسر:

تألیف: دکتور عایض بن عبدالله القرنی (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری) انتشارات : شیخ الاسلام احمد جام سال چاپ : 1395 هـ .

4- تفسیر کابلی

مفسر : شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمه الله عليه
مترجم : شیخ الهند حضرت مولانا محمود الحسن رحمه الله عليه
ترجمه : جمعی از علمای افغانستان

5- تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:

تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری / 1116 میلادی - 12 رمضان 592 هجری)

6- البحر المحیط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:

تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745ق) مشهور به ابوحیان غرناطی. تفسیر «البحر المحیط» به زبان عربی می باشد.

7- تفسیر تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:

تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774ق) مشهور به ابن کثیر.

8- تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:

محمد بن جریر طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری)

9- تفسیر ابن جزی التسهیل لعلوم التنزیل:

تألیف محمد بن احمد بن جزی غرناطی الکلبی مشهور به جزی (متوفی 741ق)

10- تفسیر صفوة التفاسیر:

تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی، ابن کثیر، البحر المحیط و... استفاده بعمل آورده است .

11- تفسیر ابو السعود:

«تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982)

12- تفسیر فی ظلال القرآن:

تألیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ) .

13- تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر القرطبی:

نام مؤلف: الام ابو عبد الله محمد بن احمد الانصاری القرطبی (متوفی سال 671 هجری)

14- تفسیر معارف القرآن:

مؤلف: حضرت علامہ مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث
حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور، سال نشر: 1379 .

15 - روح المعانی (آلوسی):

تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است. (1217 -
1270ق) .

16 - تفسیر قتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسي بصري (٦١ هـ - ١١٨ هـ ، ٦٨٠-٧٣٦م)
تاریخ نشر: (1980/01/01) .

17 - تفسیر کشاف مشهور به تفسیر زمخشری.

« تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل » مشهور به
تفسیر کشاف. مؤلف: جارالله زمخشری (27 رجب 467 - 9 ذیحجه 538 هـ)

18 مفسر صاوی المالکی :

«حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم » مؤلف : احمد بن محمد
صاوی (1175-1241ق) است.

19 - فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی ، سال طبع : 26 Jan 2016

20 - صحیح مسلم - وصحیح البخاری:

گردآورنده : مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری
قمری وفات نمود . وگرد آورنده صحیح البخاری : حافظ ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بن
ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجری)

21 - تفسیر کبیر فخر رازی:

تفسیر فخر رازی مشهور به تفسیر کبیر، فخرالدین رازی (544 هـ - 606 هـ)

22 - تفسیر فرقان

تألیف : شیخ بهاء الدین حیسنی